

۴
۳۱۰۰

احتضار امپراطوری دلار

و

توطئه های امپریالیستی امریکا

نوشته : مجاهدین خلق ایران



احتضار امپراطوری دلار و توطئه های امپریالیستی آمریکا

علت اصلی

بحران انرژی

تحریم نفتی اعراب

پیشنهاد شاه برای تاسیس صندوق
کمک به کشورهای توسعه نیافته

نوشته: مجاهدین خلق ایران

تابستان ۱۳۵۳

فهرست

- ۱ طرح مسئله
- مختصری از ماهیت بحران پولی اخیر آمریکا و
- ۳ علل انحطاط امپراطوری دلار
- بحران انرژی و ارتباط متقابل آن با
- ۲۵ بحران پولی آمریکا
- رابطه بحران نفتی احزاب با بحران
- ۵۰ پولی آمریکا
- ۸۳ نتیجه

چندی پیش شاه با هاپپوی بسیار طرح ایجاد يك مؤسسه و یا
صندوق بین المللی کمک بکشورهای توسعه نیافته را پیش کشید و در
وهله اول خود حاضر شد با تخصیص اعتباری بالغ بر يك میلیارد دلار
قدم اول را برای تاسیس این صندوق بردارد *

مطبوعات و دیگر دستگاههای تبلیغاتی رژیم با بوق و کرنسا این
اقدام بشره و ستانه (!) شاه را که اینک مشمول ملل ستمسده و
کشورهای عقب مانده آسیا و آفریقا میشد ، ستایش کرده و ایسران را
بعنوان يك کشور ثروتمند که ببرکت میلیارد ها دلار درآمد جدید نفتی
دیگر هیچ غمی در دنیا جز کمک به سایر روزگاران این کشورها ندارد ،
معرفی میکنند . اما دم خروس و تنی بیرون میآید که محلم میشوند این
پیشنهاد بلافاصله بعد از ملاقات شاه با مکامارا ، رئیس بانک جهانی
و ویته وین ، رئیس صندوق بین المللی پول عنوان شده و ایسن دو
موسسه ، یعنی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول یعنی عاملین
درجه اول سرمایه داری جهانی هم آلت اجرائی این تصمیم بشره و ستانه
(!) هستند *

در واقع همانطور که خواهیم دید طرح ایجاد يك " موسسه

باصلاح به طرف کمک بکشورهای توسعه نیافته * * از طرف شاه و حلقه دیگری از سلسله زنجیر تدابیر جهانی امپریالیزم آمریکا را در مقابل بحران روز افزون اقتصادی - پولی خود نشان می‌دهد. برای اینکه مسئله بدرستی شکافته شود باید :

۱- ماهیت بحران پولی اخیر آمریکا و علل انحطاط امپراطوری دلار را روشن کنیم *

۲- نگاه کوتاهی بتحولات اخیر خاورمیانه، بخصوص تحولات نفتی انداخته و ماهیت تحریم نفتی اعراب و افزایش قیمت نفت را (که اکنون شاه باعتبار همین درآمدهای اضافی چنین پیشنهادی را ارائه داده است) مورد بررسی قرار دهیم *

۳- با بررسی ماهیت اساسی طرح شاه و توجه با اقدامات گوناگون آمریکا در مقابل با بحرانهای پولی - اقتصادی، رابطه این پیشنهاد را با منافع درجه اول امپریالیسم آمریکا درک نمائیم *

در ضمن بیاد داشته باشید که این نوشته بایستی از جنبه های گوناگونی تکمیل گردد که بحالت کمبود وقت و از نظر درک و افشای توطئه های امپریالیستی در گذشته و حال و اینکه مسئله از نظر زمانی کمینه میشود ، ما بهمین صورت فعلی اقدام به نشر آن کردیم که البته در آینده کامل شده آنها هم منتشر خواهیم کرد *

فصل اول

مختصری از ماهیت بحران پولی اخیر آمریکا و علل انحطاط

امپراطوری د دلار

جنگ بین الملل دم که تخریب شدید اروپا و ورشکستگی وحشتناک امپراطوری انگلیس را به همراه داشت، بیش از هر چیز موجب برتری کامل سیاسی - اقتصادی ایالات متحده آمریکا گردید . آمریکا با برکنار بودن از عوارض خراب جنگ و باتکیه با اقتصادی که تا آن زمان خیلی بیشتر از اروپا متنی بخود بود ، توانست تقریباً تمام پیروزیهای متفقین (بجز بلوک شوروی) را یکجا ببلعد .

درین زمان اغلب ممالک ، حتی ممالک پیشرفته صنعتی اروپا مجبور بودند که مقادیر هنگفتی ، بسیار بیشتر از آنچه که با آمریکا کالا صادر میکردند ، از آن کشور کالا وارد نمایند . طرح ۱۲ میلیارد دلاری مارشال که برای بازسازی اروپا از طرف آمریکا اختصاص یافته بود و بعد از آن سیل سرمایه های آمریکائی که اروپا و ژاپن را در بر میگرفت ، مجموعاً شرایط بسیار مساعد وابستگی سیاسی اروپا را با آمریکا فراهم میساخت . بدین ترتیب همزمان با افول امپراطوری انگلیس و جایگزینی مقام آن توسط سرمایه داری توسعه طلب آمریکا ، دلار نیز بعنوان پول مسلط جهان سرمایه داری درآمد . پولیکه همه ممالک غیر

سوسیالیستی باشکال گوناگون برای بازپرداخت بدهیهای وارداتی از آمریکا یا برای بازپرداخت وامهاییکه از آن کشور گرفته بودند و ...
بآن احتیاج داشتند و در واقع حجم عظیمی از مبادلات جهانی در نهایت میباید بآن تحویل میشد (بدلیل اقتصاد برتر آمریکا) • باین ترتیب دلار جای لیره استرلینگ را اشغال نمود •
در کنفرانس برتین وودز (۱) که طی سالهای ۱۹۴۴ - ۱۹۴۶

۱ - صندوق بین المللی پول که تقریباً تمام کشورهای سرمایه داری و کشورهای وابسته بآنها در آن عضویت دارند ، بمثابه بانک مرکزی بین این کشورها عمل میکند • یعنی همانطورکه بانک مرکزی در هر کشور عنوان بانک مادر را دارد که بانکهای دیگر و سیستم پولی کشور را کنترل میکند و نیز همه بانکها مجبورند نزد بانک مرکزی تامین اعتبار کنند • در صندوق بین المللی پول نیز هر یک از کشورها بنا بفرمولهای مورد توافق سپردهای دارد که ۲۵٪ آنها بطلا و ایزو و ۷۵٪ بقیه را به پول معمول خود میدهد (کل سپرده کشورها در زمان تأسیس ۸/۷ میلیارد دلار اعلام شد) و میباید با رعایت قوانین صندوق مبادلات پولی خود را در سطح جهانی تنظیم نماید • مقررات این صندوق بعد از دهسال عملاً بصورت غیر قابل اجرائی درآمد • چون اصل و فرضهای مورد قبول در ابتدای کار بر اساس ثنورهای کلاسیک اقتصادی استوار بود و مسلماً نمیتوانست با ناهماهنگیها و بحرانهایی که کشورهای عمده سرمایه داری مرتباً بآن گرفتار میآمدند ، همگامی و انعطاف نشان دهد • مثلاً صندوق قبول میکند که پول همه کشورها مورد احتیاج بین المللی است • بنابراین صندوق میتواند از محل

بتعیین پایه مناسبی برای سیستم پولی بین‌المللی جهان سرمایه‌داری

سپرده‌های جمع‌شده تا ۱۲۵٪ سهمیه هر کشور بآن کشور وام بدهند اما در عمل بدلیل نقش برتر اقتصاد کشورهای آمریکا و انگلیس و فرانسه آلمان و ژاپن و تنها پول این کشورها مورد درخواست وام گیرنده‌ها بود (ارزهای جهاننروا) و بدین ترتیب بیش از نیمی از ذخائر صندوق عملاً غیر قابل استفاده میماند. و یا اینکه از نظر صندوق موازنه‌سپرد اختتامی معالک تنها برای مدت کوتاهی کسری دارند و بدینجهت بدآور منطقی باید این کشورها د یون خود را حد اکثر ظرف مدت دو یا سه سال و یحتمل طی یک سیکل کامل اقتصادی، پرداخت نمایند.

این تر از نظر منطقی درست است و ظاهراً باید طی مدت مشخص بیایان بده و بیستانها در بازار گانی جهانی باهم مذاقت نماید. اما باز هم در عمل و بدلیل تضاد های درونی سیستم تولید سرمایه‌های و صندوق با کسریهای مداوم یا افزایشهای مداوم تر از پرداختهای عده‌های از کشورهای بزرگ روبرو شده است که حتی با تغییر نرخ برابری پول خود، آنطور که مورد توافق صندوق قرار گرفته است (۱٪ تخفیر - کاهش یا افزایش - بدون مشورت صندوق و ۱۰٪ تغییر با مشورت و تغییر بیشتر از آن در نرخ برابری پول منوط با اجازه تملی از صندوق میگردد) نیز، مسئله را حل نمیکرد. مثلاً ایالات متحده طی چند سال اخیر مرتباً با کسر موازنه پرداخت روبرو بوده، و در حالیکه تیسراز پرداختهای ژاپن و آلمان مرتباً افزایش داشته است. بنا به همین دلایل صندوق در چند سال اخیر تجدید نظرهایی از قبیل افزایش سپرده‌ها و پذیرفتن اعضای تازه، که حجم سپرده‌ها را از ۸ میلیارد دلار به ۲۹ میلیارد رساند، و با ایجاد حق برداشت مخصوص (طلای کانغذی) که بمثابة اعتبار متقابل کشورها بیکدیگر از طریق کاتالیزور صندوق است،

پرداخته بود ، بهمین ملاحظات و باین دلیل که آمریکا با داشتن بیش از ۶۰٪ موجودی بالای پولی جهان حاضر بود هر ۳۵ دلار را بایک اونس طلا معاوضه کند و همچنین بدلیل نفوذ سیاسی آمریکا در ممالک سرمایه داری و اغلب کشورهای وابسته بآنها ، دلار بعنوان واحد حساب بین المللی و بعنوان پولیکه همواره میتواند برای تسویه حساب بازرگانی از طرف هر کشوری بکار رود ، پذیرفته شد . اما اگر امپراطوری انگلیس بعد از قریب یک قرن حاکمیت بی چون و چرا بر حیات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی بیش از نیمی از مردم کره ارض بسرازمی سقوط و انحطاط افتاد ، تنها ۲۰ سال کافی بود که امپریالیسم آمریکا را از اوج حاکمیت سیاسی - اقتصادی اش در سالهای بعد از جنگ بسه - حسیض بحران و ضعف سرازیر نماید .

بحرانهای ادواری سرمایه داری که ذاتی او و ناشی از ذات سازمان نابرابر اوست (تضاد بین سیستم اجتماعی تولید و مالکیت خصوصی ابزار تولید که مبارزه طبقات زحمتکش نیز در کادراین تضاد

در قوانین و ضوابط خود بعمل آورد . اما همچنین بدلیل اوجگیری بحرانهای سرمایه داری ، روز بروز با موانع جدید تر و مشکلات پیچیده تری روبرو میشود ، زیرا که هر اصلاح و ابداعی در سیستم مبادلات جهانی که بر اساس تولید سرمایه ای استوار باشد ، یک اقدام ممکن و موقتی خواهد بود که اگر مرض در یک قسمت تسکین یابد ، از قسمتهای دیگر با شدت و حدتی بیشتر ، سر بر خواهد آورد .

قابل توضیح است) این بار با شدتی بیشتر از پیش و با سرعتی شگفت آور بقلب سیستم سرمایه‌داری نزدیک می‌شود. اکنون علامت بحران بشدت ظاهر شده است. نیکسون در ۱۵ اوت ۱۹۷۱ یعنی فقط ۲۵ سال بعد از تحکیم موقعیت دلار بعنوان پول مسلط جهانی، مجبور شد در مقابل وضع بسیار نامساعد موازنه پرداختهای آمریکا، قابلیت تبدیل دلار به طلا را لغو و با تأخیر رسمی قیمت طلا از هر اونس ۳۵ دلار به ۳۸ دلار، $\frac{7}{8} \times 1950$ ارزش رسمی دلار را کاهش دهد. اما این عقب‌نشینی در مقابل توانی که در پیش بود، چیزی بشمار نمی‌آید. باین جهت در فوریه ۷۳ یعنی کمتر از ۱۴ ماه بعد از آن، مجدداً ۱۰٪ دیگر ارزش دلار را تنزل می‌دهد. اما باز هم موقعیت متزلزل و غیر قابل اطمینان دلار ترمیم نمی‌شود. بدینجهت این بار با دست‌زدن بدامن ژاپن و متحدین اروپائیش و تهدید برخی فشارهای سیاسی-نظامی و همچنین ترس آنان از درهم فرو ریختن یکباره سیستم دلار که نهایتاً بضرر خود آنان تمام می‌شد (۱)، کشورهای اروپائی و ژاپن ببالا بردن نرخ برابری پول خود با دلار و شناور نمودن آن، با اکراه راضی میشوند.

اتوجه کنید که سرمایه‌داری، در عین دارا بودن تضادهای شدید درونی، یک سیستم واحد است. هر تکمای از آن که فرو ریخته شود، در تن واحد او ایجاد خللهای جبران ناپذیری خواهد کرد که بهرور و با تکرار آن در دیگر نقاط، به نابودی کامل آن منجر خواهد شد.

بدین ترتیب دلار با سقوط از موقعیت مسلط جهانی اش، به صورت یک پول ضعیف و روپانحطاط، ملعبه سودجویی سفته بازان و بورس بازان بین المللی میگردد. این وضع دقیقاً تا نیمه اول سال ۷۳ به طور قاطع حاکم است. اقدامات مقابله جویانه فوق و تدابیر دیگر پولسی و گمرکی نمیتواند از روند روینزول دلار جلوگیری نماید. اما بیلان مالی نیمه دوم سال ۷۳، تغییر وضع نسبتاً فاحشی را بسود دلار نشان میدهد. قیمت آن درین دوره نسبت به پولهای محکم اروپائی رو با افزایش میروند و مهمتر از همه موازنه بازرگانی آمریکا در این نیمه افزایش مییابد. آیا بحران بکلی مرتفع شده و سرمایه داری آمریکا، اگر نه برای همیشه لااقل برای مدتهای مدید، به موقعیت رو برشد و مسلط خود ادامه خواهد داد؟

تجربیات علمی و قوانین خلل ناپذیر حاکم بر اقتصاد سرمایه داری، همان قوانینی که سیر تحولات و پیدایش بهرانههای متناوب سرمایه داری و مسائل و مشکلات روزی و ذاتی او را تاکنون بد رستی پیش بینی کرده است، اینبار نیز جواب منفی میدهد.

برای روشن شدن بیشتر مسئله، باید بدنبال تحلیل علل اساسی این تحول نانهاتی در اقتصاد آمریکا بود. اما قبل از اینکه بعلم این تغییر فاحش اوضاع بنفع موقعیت پولی و اقتصادی آمریکا بپردازیم، بهتر است اشارهای بعلم سقوط و انحطاط دلار، یا علل

موقعیت رو بنزول اقتصادی آمریکا بنمائیم *

اقتصاد رو برشد آمریکا بعد ازین اونگیری شدید طی سالهای
قبل و بعد از جنگ و با روندی از افزایش مرتب موازنه پرداختها که از
۱۸۹۳ تا اوخر دهه ۵۰ ادامه داشته و منجر بشستن مسدود او در دو
دهه ۴۰ و ۵۰ در سطح جهانی میشود ، از اوائل دهه ۶۰ تدریجاً
شروع بنزول میکند . در دهه ۶۰ بدلیل تراکم بیش از حد سرمایه در
داخل آمریکا (۱) و اینکه سرمایه گذاری در داخل نمیتوانست اشتباهی
سیری ناپذیر سودجویی سرمایه داری را بدلیل اشباع زمینه داخلی
(قانون بازده نزولی سرمایه) اقناع کند . (پیدایش تورم و
..... که آنگاه اجباراً رکود اقتصادی پیش میآورد و ببحران
۱۹۲۹ توجه کنید) ، اجباراً سیل حرکت سرمایه آمریکائی بخارج افزایش
یافت که طبیعتاً این امر بکاهش نرخ رشد تولیدات داخلی آمریکا در
یک مرحله طولانی تره میانجامد *

از طرف دیگر، مخارجی که آمریکا بعنوان زاندارم بین المللی
میبایست در مقابله با اونگیری مبارزات خلقها برجمده بگیرد و تعهداتی
که از این رهگذر پذیرفته بود ، مانند ایجاد پایانههای متعدد نظامی

۱- بعلت موضع مسدود اقتصادی که آمریکا در بازگشتی جهانی دارا بود
موازنه پرداختها تا این زمان همواره بنفع او افزایش نشان میداد و
اجباراً مقادیر معتابیهی سرمایه در داخل تراکم میگردد *

در گوشه و کنار جهان، نگهداری قوای نظامی در اروپا و همچنین هزینه های هنگفت نظامی که در جنگهای ضد انقلابی و بخصوص در ویتنام بر اقتصاد او بار میشد، اگر چه عمدتاً بفتح جناحی از سرمایه داران جنگی داخل آمریکا تمام میشد و جیبهای آنها را مملو از طلا میساخت، اما اثرات دراز مدت وحشتناکی بر اقتصاد آمریکا باقی میگذاشت.

این اثرات دراز مدت وحشتناک چه بود؟

در واقع سیستم نظامی آمریکا که وظیفه حفظ و بقا، منافع سیستم سرمایه داری باور کلی و در درجه اول امپریالیزم آمریکا را در سراسر جهان برپا کرده گرفته است، مجبور است در مقابل گسترش روز افزون مبارزات انقلابی و آگاهی رو به توسعه خلقهای ستمدیده جهان، از پیش خود را تجهیز کند و گسترش فوق العاده ای پیدا نماید بطوریکه اکنون میلیتاریزم آمریکا با ابعاد بی غول آسا جزو مهم و شاید اعظم سرمایه داری حاکم آمریکا را تشکیل میدهد. برای روشن شدن اهمیت نقش سیستم نظامی آمریکا در سیاست و اقتصاد آمریکا، کافیهست که به آخرین آمارهای موسسه مطالعات استراتژیک لندن که از کتاب "موازنه نظامی" سال ۷۳-۷۴ است تراج شده و ما آنها را از مجله مسائل جهان نقل میکنیم، نگاهی انداخته شود.

مطابق این آمارها، مخارج نظامی آمریکا در سال ۷۳ بالغ بر ۸۵

میلیارد دلار بوده که اولاً با توجه بکل بودجه ۲۵۰ میلیارد دلاری آمریکا (۱) بیش از ۳۰٪ بودجه عمومی آمریکا را مخارج نظامی تشکیل میدهد، (نقشر میلیتاریزم در اقتصاد و سیاست آمریکا)، ثانیاً با توجه بمخارج نظامی پنج کشور دنیتری که بلافاصله بعد از آمریکا واقع میشوند (آمریکا از این نظر در رأس قرار دارد)، یعنی ۲۳/۵ میلیارد دلار شوروی، ۱۱ میلیارد دلار آلمان غربی، ۸/۶ میلیارد دلار انگلستان، ۸/۴ میلیارد دلار فرانسه و ۲/۵ میلیارد دلار ژاپن و مقایسه آن با مخارج نظامی آمریکا معلوم میشود که فاصله عدایی بین مخارج نظامی بزرگترین کشور سوسیالیستی و کوچکترین کشور سرمایه داری در اروپا، با مخارج نظامی آمریکا وجود دارد. این فاصله برای شوروی در حدود ۶۱/۵ میلیارد دلار و برای آلمان غربی ۲۴ میلیارد دلار است.

اما در سیستم سرمایه داری، بهمان نسبت که درجه تولید کالاهای نظامی و خدمات مربوط بآن نسبت به کالاهای غیر نظامی بیشتر باشد، بهمان نسبت و حتی بشمیت ضلعی، تضادهای ذاتی سیستم سرمایه داری تشدید خواهد شد (۲) چرا که تولید کالاهای نظامی و

- ۱- این رقم تخمینی است و بر اساس رقم بودجه سالهای قبل آورده شده است. این رقم برای سال ۱۹۷۰ و ۱۹۸/۶۸ میلیارد دلار بوده است.
- ۲- آیا تولیدات نظامی فقط در سیستم سرمایه داری بحران زاست و کشورهای سوسیالیستی در معرض چنین خطری نیستند؟ در تحلیل

خدمت‌مردود، بان ماهیتا ضد تولیدی و تورم‌زا بوده و به همین دلیل بد رجحان بسیار بیشتری نسبت به تولید کالاهای دیگر در نظام سرمایه داری، بحران آفرین است. (۱) و (۲)

خودتان ازین مسئله، عمدتاً بتفاوتهای زیربنائی این دو نظام، یعنی سرمایه‌داری و سوسیالیسم، توجه کرده و اثرات مستقیم هدف‌های سیاسی - اجتماعی را در زیربنای تولیدی - اقتصادی یک کشور، نشان دهید. همچنین با توجه به نتایجی که از بررسی این سؤال خواهید گرفت، علل زیربنائی که سیستم سرمایه‌داری حاکم آمریکا را وادار به طرح پروژه‌های سنگین آپولو می‌کند، روشن نموده و بدین ترتیب، ایجاد دیگری از تضاد عمومی سرمایه‌داری را روشن نمایید.

۱- البته ممکن است در ابتدا، وارد شدن سرمایه در رشته تولیدات جنگی موجب رونق اقتصادی (بالا رفتن سطح اشتغال و درآمد مردم و...) شود، ولی بدلیل ماهیت این نوع تولیدات و عواقب و عوارض ناشی از آن، بعد از مدتی کشور را وارد یک بحران خواهد نمود. بدین قرار، در اینجا اثرات درازمدت تراقتصاد جنگی آمریکا بر اقتصاد عمومی اثر مورد نظر ماست.

۲- البته امپریالیسم همواره می‌خواهد هرچه بیشتر سنگینی تضادهایش را بدوش خلیقهای زحمتکش سراسر جهان بار کند، تا بتواند خود را از عواقب وحشتناک آن، برای مدتی مصون نگهدارد. درین زمینه نیز امپریالیسم آمریکا سعی دارد که بعنوان کوناگون از تبیل و انکساری دفاع منطبقه بدست کشورهای خود منطقه (سیاست آسیائی نیکسون) یا تجهیز ارتش کشورهای وابسته بخرج خودشان و فروش مقادیر معتابهی سلاحهای جنگی و ایجاد پیمانهای نظامی و... اولاً

بدین ترتیب میلیتاریزه شدن سرمایه‌داری آمریکا طی بیست سال با مخارج هنگفت ترم زایشی که صرف موقعیت امپریالیستی آمریکا در سراسر جهان و بخصوص صرف توأم نظامی آمریکا در ویتنام و مبارزه با انقلابیون منطقه هند و چین گردید و همچنین وابسته شدن صنایع عظیم تولیدی به صنایع جنگی و حتی تعیین نوع تولید کالاها در برخی کارخانه‌ها و تبدیل آنها به تولیدات جنگی، به علاوه عوامل دیگری که به برخی از مهم‌ترین آنها در فوق اشاره کردیم (سرمایه‌داری در خارج)، مجموعه اقتصاد آمریکا را در مقابل دو مسئله بسیار مهم، که در عین حال دارای ارتباط متقابل نیز بودند، قرار داد. این دو مسئله عبارت بودند از:

۱- بحران پولی که ناشی از کمبری مزمن موازنه پرداخت‌های آمریکا بکشورهای صنعتی دیگر بود. بطوریکه این کمبری در سال ۷۲ برقم وحشت آوری میلیاردها و پانصد میلیون دلار میرسد، که حتی دو بار کاهش ارزش دلار و اتخاذ مقررات جدید کمربندی در سالهای ۷۱ و ۷۲ آنرا از

سلسله تجاوز کارانه خود را حفظ نماید، ثانیاً مقادیری از هزینه‌های نظامی خود را از این طریق تادیه نماید و چرخ اقتصاد جنگی‌اش را در حرکت نگاهدارد. مثلاً ایالات متحد با فروش بیش از ۵۳ میلیارد دلار اسلحه طی سالهای ۵۰ بعد، در راس کشورهای صادرکننده اسلحه قرار گرفته است و در سال ۱۹۷۴ مطابق آمار رسمی پنتاگون، این رقم به ۸ میلیارد دلار میرسد که البته نیمی از آن سران بر ایران شده است.

۸/۱۰ میلیارد دلار با شینتر نمیاورد. نزل و انحطاط دلار روی اعتماد شدیدی

محافل پولی صنعتی جهان نسبت بان، ازین بحران نشات میگيرد.

۲- مسئله دومينکه عوامل فوق الذکر در مقابل اقتصاد آمريکا قرار ميدهد
رشد و گسترش فوق العاده کشورهاي صنعتی اروپا در اقتصاد جهانی
است. بدینگونه اروپا و ژاپن در طی این سالها (۵۰ بعد) نسه
تها قادر ميشوند اغلب بازارهاي مصرف را در سطح جهانی اشغال
کنند، بلکه طی سالهاي اخير در داخل خود آمريکا نیز جای پساى
بسیار بزرگی بدست میآورند.

برای بررسی ماهیت دقیقتر این دو مسئله و همچنین رسم نموداری
از موقعیت رونزول اقتصاد آمريکا از سال ۵۰ بعد، ميتوانيم بيزخی
آمارهاي پولی و اقتصادی که مورد قبول محافل رسمی اقتصادی است
مراجعه کنیم.

الف- ذخائر طلاى آمريکا در سال ۱۹۵۰، ۴۲٪ ذخائر ارزی و
طلاى جهان را تشکیل ميدهد که رقم آن درین سال بالغ بر ۲۴ ميليارد
دلار ميگردد. در حالیکه در سال ۷۶ مقدار این ذخائر به ۱۰ ميليارد
دلار یعنی تنها به ۸٪ ذخيره ارزی و طلاى جهانی تنزل کرد. قابل
توجه اينجاست که همین ۱۰ ميليارد دلار ذخيره وقتی در کنار چهل
مليارد دلار موجودی دلار بانکهاي مرکزی اروپا که در واقع پد هيبهای
رسمی آمريکا باين کشورها تلقی ميشود قرارگيرد، تبديل به ۳۰ ميليارد

دلار گری ذخیره خواهد شد *

نکته قابل توجه دیگر در اینجا اینست که، تنزل سهم طلا و ایز آمریکا در ذخائر بین المللی مرتباً با افزایش کاملاً چشمگیر سهم فرانسه، هلند، آلمان غربی، ایتالیا و ژاپن بوده است. جدول زیر که از آمار مالی بین المللی نشریه صندوق بین المللی پول و به نقل از مجله مسائل جهان مورخ تیر ماه ۵۲ نقل میشود، دارائی طلا و ایز ۸ کشور اروپای غربی، کانادا و ایالات متحده آمریکا و ژاپن را نشان میدهد *

دارائی طلا و ایز ۱۱ کشور صنعتی (بلوک سرمایه داری)
آمار به میلیون دلار

	ایز			طلا		
	۱۹۷۰	۱۹۶۴	۱۹۵۳	۱۹۷۰	۱۹۶۴	۱۹۵۳
آمریکا	۶۲۹	۴۳۲	—	۱۱۰۷۲	۱۵۴۷۱	۲۲۰۹۱
انگلیس	۱۲۱۲	۱۷۹	۲۸۳	۱۳۴۹	۲۱۳۶	۲۲۶۳
فرانسه	۱۲۵۷	۱۳۷۶	۲۱۲	۲۵۳۲	۳۷۲۹	۶۷۷
بلژیک	۷۸۰	۵۴۰	۲۱۲	۱۴۷۰	۱۴۵۱	۷۷۶
هلند	۷۶۴	۳۹۶	۴۲۶	۱۷۸۷	۱۶۸۸	۷۳۷
سوئیس	۲۴۰۱	۳۹۸	۳۱۰	۲۷۳۲	۲۷۲۵	۱۴۱۸
آلمان	۸۴۵۱	۲۷۲۱	۱۴۱۱	۳۹۸۰	۴۲۴۸	۳۲۵
ایتالیا	۲۱۱۳	۱۵۷۱	۴۲۲	۲۸۸۷	۲۱۰۷	۳۴۶
سوئد	۳۹۸	۶۸۸	۳۱۵	۲۰۰	۱۸۹	۲۱۹
کانادا	۳۰۳۷	۱۶۵۸	۸۴۱	۷۹۱	۱۰۲۶	۹۸۶
ژاپن	۳۱۸۸	۱۴۹۵	۸۷۴	۵۳۲	۳۰۴	۱۸

جدول فوق * * * * * دارای طلا و ارز کشورهای گروه دهگانه و سوئیس را که نقل و انتقال عمده طلا بین آنها واجد اهمیت است ، نشان میدهد . سهولت میتوان ملاحظه نمود که موجودی طلای ایالات متحده آمریکا که در ۱۹۵۳ متجاوز از ۲۲ میلیارد دلار بود ، در ۱۹۶۴ به ۱۵/۵ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۰ بنزدیک پانزده میلیارد دلار تقلیل یافت و باین ترتیب آمریکا در دوره مزبور ۱۱ میلیارد دلار طلای خود را از دست داد . انگلیس نیز در وضعی مشابه آمریکا قرار داشت و در مدت مزبور ذخائر طلایش تقریباً نصف شد (۱) در عوض بر موجودی طلای فرانسه ، بلژیک ، سوئیس ، آلمان غربی ، ایتالیا و ژاپن مقدار معتدبسی افزود ، شد . در مدت مزبور در کشور ایالات متحده آمریکا و انگلیس ، به ترتیب ۱۱۰۱۹ میلیون دلار و ۹۱۴ میلیون دلار که مجموعاً بالغ بر ۱۱۹۲۳ میلیون دلار میشود از دست دادند . نکته قابل توجه اینکه تمامی این مقدار طلا به ترتیب عاید کشورهای فرانسه ، بلژیک ، هلند ، سوئیس ، آلمان ، ایتالیا و ژاپن گشت * * * * * (نقل

۱- با توجه به تحلیلی که از بحران مالی و صنعتی آمریکا ارائه میشود ، دلایل ناپسامانیهای اقتصادی انگلیس را علیرغم رونق اقتصادی سایر متحدان جدید اروپائیش در بازار مشترک ، بیان کرده و نقاط اشتراک و پیوسته بحران اقتصادی انگلیس را با بحران موجود سرمایه داری آمریکا و همچنین ویژگیهای آنها مورد بحث قرار دهید .

قول از مقاله نقش طلا در سیستم پولی بین المللی نوشته پرویز یارسانا
منتشره در مجله مسائل جهان)

برای اینکه ترقی یا تنزل قدرت مالی این کشورها در یک جریان
دقیقتر ارزیابی شود ، بهتر بود نرخ رشد (مثبت یا منفی) ذخائر
طلا و ارز هر کدام از این کشورها تعیین و ضحنی نمایش تغییرات آنها
بر حسب زمان رسم میکردیم . بخصوص رسم ضحنی نمایش تغییرات نرخ
رشد ذخائر کشورهای بازار مشترک و ایالات متحده بر حسب زمان و
مقایسه این دو ضحنی ، بسیار روشنتر میبود که درینجا بعلمت تسگی
وقت از آن صرف نظر کرده و آنها بر نقائیکه طالب دقت و روشنی بیشتری
درین مورد هستند ، واگذار میکنیم .

اما تنزل موقعیت اقتصادی آمریکا و تنزل پولی او تنها بکاهش
ذخائر طلا و ارز او نماند ، بلکه آمریکا بدلیل اجبارات بسیار
روز افزونی که ناشی از سیاستهای تجاوزکارانه اش در سطح جهانی
است (قبلا بحث شد) و تعهداتی که بعنوان زاندام بین المللی
جهان سرمایه داری و کشورهای وابسته قبول کرده و با استفاده از
اعتقاد اولیه بد دلار (که بر نقش مسلط جهانی اش مبتنی بود) و همچنین
سلطه سیاسی - اقتصادی اش ، با خراج مقادیر هنگفتی ، یعنی بیش
از ۱۳۰ میلیارد دلار پول (۱) در بازارهای خارج از آمریکا ، بزرگترین

۱- درینجا بد نیست بیک تقارن قابل تأمل و یک رابطه مشخص و

بحران پولی بین المللی سرمایه داری را بوجود آورده است. این امر که در ابتدا یعنی در دورانیکه هنوز رونق اقتصادی آمریکا ادامه داشت، موجب تحکم نفوذ و موقعیت اقتصادی و سیاسی آمریکا (و کلاً جهان سرمایه داری) میشد، اکنون با شدتی بیشتر بحامل ضد خود، یعنی عامل بی اعتمادی دلار، تزلزل موقعیت اقتصادی آمریکا و همچنین بحران جهان سرمایه داری بدل گشته است. مقادیر هنگفتی ازین دلارها بنام "دلار ناخواسته" بازچه سفته بسازان و دلالتان بین المللی قرار گرفته و ازین طریق نیز بوسیله اقدامات سود جویانه آنان (پدیده فرار از دلار و ۰۰۰) بشدت مورد تهدید قرار گرفته است.

مثلاً ازین ۱۳۰ میلیارد دلار، ۸۰ میلیارد دلار آن در اروپا

ملموسر اقتصاد بین مخارج جنگ ویتنام و بحران پولی آمریکا اشاره بکنیم (بدون آنکه عوامل دیگر که ذکر آن رفت فراموش شود). مطابق آمار و ارقام منتشره از طرف منابع رسمی آمریکا، جنگ ویتنام بیش ازین صد و سی و هفت میلیارد دلار برای آمریکا خرج ببار آورده است. اگر رقم این مخارج را با توجه برقم هفتت ۱۳۰ میلیارد دلار، دلار موجود در بازارهای خارج از آمریکا مقایسه کنیم، آنگاه اهمیت تاثیر جنگ ویتنام و مخارج نظامی آمریکا در بحران پولی او بخوبی روشن خواهد شد. البته باید توجه داشت مخارج واقعی آمریکا در ویتنام بمسیر بیش از ۱۲۰ میلیارد دلار میباشد. این رقم فقط مبین مخارج رسمی و مستقیم آمریکا در ویتنام است.

قرار دارد که بازاری بنام " دلار اروپائی " ایجاد کرده است که
چنانچه بانکهای مرکزی اروپا دست از حمایت دلار بردارند ، اقتصاد
آمریکا با فاجعه نابودکننده‌ی روبرو خواهد شد (۱) .

ب- تنزل موقعیت پولی آمریکا ، عمدتاً ناشی از تنزل فاحش نرخ رشد
اقتصاد آمریکا (تولیدات صنعتی و سهمیه در بازرگانی جهانی) نسبت

۱- پورا کشور های اروپائی بطرق گوناگون از قبیل مقابله با اقدامات
سودجویانه سفته بازار ، بالا بردن ارزش پول خود و شناور نمودن آن ،
تن دادن با افزایش تعرفه های گمرکی آمریکا و اقدام متقابلی بحمل
نیابردن و ۰۰۰ از دلار حمایت میکنند ؟ در حالیکه بنظر میرسد همگی
این اقدامات واتحای بزبان آنها تمام میشوند . مثلاً مقابله با اقدامات
سودجویانه سفته بازار باعث میشود که متقاضیان محتایهی از پول آنها
(بخصوص پولهای قوی اروپا مانند مارک یا ین ژاپن) وارد در بازار
معاملات پولی گشته و نتایج وحشتناک توری بیار میآورد . (تشریح
کنید چگونه ؟) یا اینکه افزایش برابری پول آنها بدلا ریا طلا باعث
میشود که بقیمت کالاهای صادراتی آنها افزوده شده (نسبت بکالاهای
صادراتی آمریکا) و از این طریق از مقداری از بازارهای مصرف جهانی
خود بشفیع آمریکا صرفنظر میکنند و همینطور در مورد تعرفه گمرکی که
بازدیاد صادرات آمریکا باین کشورها و ممانعت از واردات آنها از
آمریکا میانجامد .

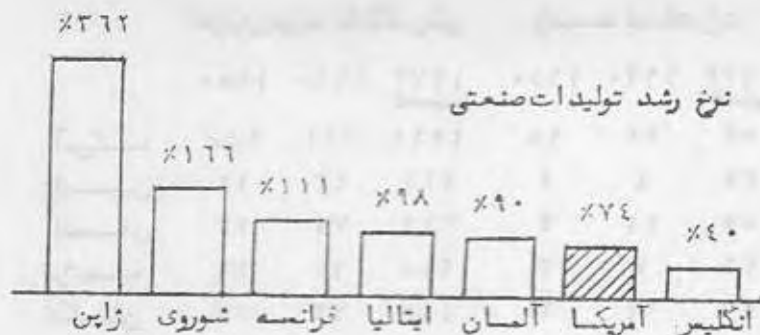
با توجه بمثالبهای فوق ، تضادهای اروپا را در حمایت
از دلار ، مورد بحث قرار دهید .

به نرخ رشد کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا و ژاپن میباشد که موجب میشود آمریکا نقش مسلط خود را در بازرگانی جهانی بنفع کشورهای فوق الذکر از دست داده و بهرور موازنه بازرگانی اش بنفع کشورهای قریب برهم بخورد. همانطور که گفته شد ویژگی برجسته آمریکا در میان کشورهای صنعتی جهان، وابستگی شدید و مخصوص اقتصاد آن به صنایع جنگی و رشد سرطانی آن در اقتصاد عمومی آمریکا است که علاوه بر بحرانهای عمومی سرمایه داری، وضع نامساعد مخصوصی برای آمریکا بوجود آورده است (۱).

آمارهای متخذه از صنایع آمریکائی نشان میدهد که در فاصله سالهای ۶۰ تا ۷۰، نرخ رشد تولیدات صنعتی ژاپن، فرانسه، ایتالیا و آلمان غربی بترتیب حدود ۵، ۱/۵، ۱/۲، ۱/۱ برابر نرخ رشد آمریکا بوده است. (نرخ رشد تولیدات صنعتی شوروی در همین سالها ۲/۲۵ برابر نرخ رشد آمریکا بود) نمودار صفحه ۲۱ نرخ رشد تولیدات صنعتی کشورهای فوق الذکر را در فاصله سالهای ۶۰ - ۷۰ نشان میدهد (نمودار از مجله مسائل جهان شماره اردیبهشت ماه ۵۳ نقل شده است).

آمارهای مربوط بازرگانی جهانی نیز قابل توجه هستند.

۱- چه ویژگیهای دیگری از اقتصاد آمریکا در مقایسه با اقتصاد کشورهای صنعتی اروپائی میتواند نام ببرید؟



سال ۱۹۵۰ و ۱۸٪ مبادله کالاهای صنعتی و کشاورزی در جهان متعلق بآمریکا بود که مقام اول را در بازرگانی جهانی باومیببخشید. در حالیکه امروز با تنزل بمقام دوم بعد از آلمان غربی و ۱۳٪ از مبادلات جهانی را در اختیار دارد.

جدول زیر که از "لوموند دیپلماتیک" نشریه معشر فرانسوی اخذ شده و ما آنرا از همان مجله (مسائل جهان و شماره اردیبهشتماه) نقل میکنیم و بخوبی نشانده موقعیت رونزول آمریکا در بازرگانی جهانی است.

"از مقایسه ارقام فوق بنین برمیآید که اولاً آمریکا مقام اول خود را در بازرگانی جهانی بفتح آلمان غربی از دست داده است و ثانیاً رشد صادرات آمریکا از سال ۱۹۵۰ باید طرف در حدود ۳/۵ برابر میبشد در حالیکه صادرات ژاپن در همین فاصله ۳۸ برابر و صادرات آلمان غربی ۲۲ برابر شده است. ثالثاً افزایش تولید

رشد صادرات			افزایش تولید ناخالص ملی			
۱۹۷۳	۱۹۶۰	۱۹۵۰	۱۹۷۳	۱۹۶۰	۱۹۵۰	
تخمینی			تخمینی			
۵۳	۲۱	۱۵	۱۲۶۶	۵۱۱	۲۸۸	آمریکا
۳۸	۴	۱	۴۲۲	۴۳	۱۲	ژاپن
۵۵	۱۱	۲	۳۱۹	۷۱	۲۳	آلمان
۳۲	۷	۳	۲۴۸	۶۱	۲۹	فرانسه
۲۷	۱۱	۷	۱۴۵	۷۲	۳۷	انگلستان
۱۹	۴	۲	۱۴۰	۳۵	۱۶	ایتالیا

واحد : یک میلیارد دلار

ناخالص ملی آمریکا از ۱۹۵۰ با ایندکس ۱۰۰، کمی بیش از چهار برابر می‌باشد. در صورتیکه تولید ناخالص ملی ژاپن در همین فاصله ۳۵ برابر، آلمان غربی در حدود ۱۳ برابر و فرانسه بیش از ۸ برابر شده است. (از لوموند دیپلماتیک)

نکته بسیار قابل توجه دیگری که در علل نزول موقعیت اقتصادی آمریکا مشاهده می‌شود و اغلب مفسران اقتصادی جوامع سرمایه داری بدلائلی توجه مناسبی بدان ندارند، نقش کشورهای سوسیالیستی است. بطوریکه این کشورها با اقتصاد شکوفا و رو برشد خود، به بسیاری از صحنه های اقتصاد جهانی از جمله اقتصاد داخلی خود را بدست خود گرفتارند. مثلاً نرخ رشد تولید فولاد که بقول یکی از مفسران اقتصادی از ضوابط مشخص قدرت صنعتی و اقتصادی است، در آمریکا نسبت به کشورهای صنعتی بزرگ جهان، به خصوص شوروی، مرتباً رو

بنزول بوده است. مطابق آمارهای موجود (از شماره اردیبهشت ماه مجله مسائل جهان) آمریکا در ۱۹۵۰ با تولید ۹۷ میلیون تن فولاد ۴۷٪ کل فولاد جهان را تامین میکرد و تولید فولاد شوروی در آن سال بیک سهم تولید آمریکا هم نمی رسید در حالیکه حقیق آخرین آمار موجود شوروی با تولید ۱۲۲ میلیون تن فولاد در سال ۱۹۷۱ مقام اول جهان را بدست آورد و آمریکا با تولید ۱۲۲ میلیون تن در مقام دوم قرار گرفته است و بدین ترتیب با توجه بر رشد اقتصادی کشورهای سوسیالیستی طی سالهای بعد از جنگ سهم آمریکا در تولید فولاد جهان از ۴۷٪ در سال ۵۰ به فقط ۱۹٪ در سال ۷۰ کاهش یافته است.

بدون خلاصه از آنچه گفته شد میتوانیم نتیجه بگیریم که علت اساسی انحطاط امپراتوری دلار و بحران پولی آمریکا عبارتست از تنزل موقعیت اقتصادی و وضعی آمریکا از مقام یک تولید کننده درجه اول و اولین دارنده بازارهای جهانی مصرف به مقام یک کشور صنعتی که نه تنها در بسیاری از رشته ها مقام سلسله خود را از دست داده است بلکه اکنون بدلائل گوناگون و بیش از پیش قابل گسترش نه تنها در مقابل دشمنان بلکه در مقابل متحدان دیرپوز و رقیبان سرسخت امروزه ضربه پذیر شده است. دلائل این امر بخیر از تاثیر بحرانهای عمومی و تضادهای درونی سرمایه داری که بالاخره او را بزوال میکشاند به طور خلاصه عبارت بودند از :

۱- نقش ویژه‌ای که آمریکا بعنوان ژاندارم بین‌المللی، بعنوان اولین و اصلیت‌ترین محافظ اردوگاه سرمایه‌داری، بعهده گرفته است (پیمان‌های ناامی، جنگهای ضد انقلابی و ۰۰۰) با توجه به آثار و عواقب وخیم سیاسی-اقتصادی آن (مفصلاً بحث شد) .

۲- بحرانهای اجتماعی داخل آمریکا (اعتصابات و درخواست اضافه دستمزدها و ۰۰۰) که منجر با افزایش قیمتها و پائین آمدن کیفیت رقابتی کالاهای آمریکائی میکرد (تورم داخلی) .

۳- رشد و توسعه اقتصادی کشورهای اروپائی و ژاپن و انحصار سیاستهای حمایتی توسط اتحادیه‌های بازرگانی (بازار مشترک و ۰۰۰)

۴- کمتری مزمن و مداوم موازنه پرداختهای آمریکا که نتیجه علل فوق بوده و موجب تراکم ۱۳۰ میلیارد دلار در خزانه از آمریکا گردیده است .

۵- صدور سرمایه و سرمایه‌گذارهای هنگفت کمپانیهای آمریکائی در خارج (بعد از یک دوره رونق اقتصادی بعد از جنگ)

فصل دوم

بحران انرژی و ارتباط متقابل آن با بحران پولی آمریکا

تَبَیُّه‌کنندیم که علیرغم تدابیر پولی و گمرکی و سیاستهای حمایتی که از طرف ایالات متحده آمریکا طی سالهای ۷۰ پیوسته اعمال شد، وضع نامساوی اقتصادی و بخصوص پولی آمریکا بهبود نیافت. کمتری موازنه پرداختهای آمریکا همچنان رو با افزایش بود و بطوریکه در سال ۷۲ با وجود دوبار کاهش ارزش دلار، رقم آن نزدیک به ۱۱ میلیارد دلار بود. یعنی طی یکسال کل واردات آمریکا از کشورهای دیگر جهان ۱۱ میلیارد دلار بیشتر از تمام صادراتش میگردد. مسلماً این وضع نمیتوانست بهمین شکل ادامه داشته باشد. اما در همین اوقات یعنی از اوایل سال ۷۲ و تشکیک برخی از مقامات بیسسالای سیاسی - اقتصادی حکومت آمریکا مسئله نوظهوری بنام "بحران انرژی" را مطرح کردند. بندرت کسی بود که بتواند رابطه این مسئله نوظهور را با تدابیر مدت حکومت آمریکا در مقابله با "بحران پولی" حاکم درک کند. کمتر از چند ماه حکومت آمریکا توانست با صرف عظیمترین انرژی تبلیغاتی، با استفاده از تمام وسائل ممکن ارتباط جمعی و حتی اقدامات شحرف‌کننده‌ای مانع از کم کردن موقتی تهیه و تولید نفت داخل آمریکا و ۰۰۰ این بحران را

از عالم تصور بجهان واقع‌کننده و بعنوان مهم‌ترین و خطرناک‌ترین
 و مصیبت‌بارترین بحرانیکه عنقریب بشریت و جلوتر از همه کشورهای
 صنعتی اروپا و آمریکا بآن دچار خواهند شد ، بجهانیان بقبولاند
 مقالات تند و تیز متعدد و سخنرانیهای پرآب و تاب بشمارای
 درباره علل و آثار و نتایج این بحران که چیزی جز دست‌پخت
 ثورسینهای سیاست‌امپریالیستی آمریکا نبود ، برشته تحریر درآمد و
 یا از بزرگترین شبکه‌های مخابراتی پخش‌شد ، نیکسون در ۱۸ آوریل
 ۷۲ (اوائل اردیبهشت) پیامی بکنگه آمریکا فرستاد که ضمن تایید
 واقعیت (!) این بحران ، راه‌حلهای کوتاه‌مدت و بلندمدت
 را مطرح کرد ، البته نیکسون و سردمداران حکومت آمریکا ظاهراً فقط
 سنگ آمریکا را بمینه میزدند اما چه کسی بود که نداند تب‌نفسست
 در اروپا و زاین‌غلیان بیشتری خواهد داشت و آمریکا مستقیم و غیر
 مستقیم رقبای غربی‌اش را بوحشت انداخته است .

بموازات پاشیدن ماهرانه بذر بحران توسط محافل سیاسی -

تبلیغاتی و اقتصادی آمریکا در سراسر جهان ، زمزمه دیگری از شرق
 با هارمونی هماهنگی با واشنگتن از سرپناههای نفت و از میان
 کاخهای سبز شیخ عرب و کاخ سفید شاه ایران برمیخیزد ، شاه در
 مذاق معروف خود در ششم بهمن ۵۱ ، اولین نوای این ساز را سر
 میدهد ، و همزمان با او فیصل (این پایه دوم ارتجاع ضحقه بعد از
 شاه ، یعنی خود فروخته‌ترین نماینده ضافع کثیف استعماری که تا فرق سر

زیر نفوذ و حاکمیت آرامکو قرار دارد (آمریکا را با سلاح نفت ، به
امکان قلع و قمع و در نفت تهدید میکند و بدین ترتیب آمریکا موفق
میشود که اولین زمینه های مسلط سرایت بحران نفت را از آن سوی
اقیانوسها بسر پاهای گرم و قابل اشتعال آن در شرق میانه فراهم
سازد . با این توصیف دیگر این عجیب نیست که اینبار این ، افسار
ترقیخواه حاکم بر کشورهای عربی مانند لیبی و عراق و الجزایر نباشند
که از تورم دلار و ارزشی نفت و تهدید بتحریم نفت و حربه سیاسی علیه
اسرائیل ، دم میزنند چرا که در واقع این خود راجد وزیر امور خارجه
وقت آمریکا است که طی نطق معروف خود در ژانویه ۷۲ با طرح بحران
انرژی * و مسئله بخدر افتادن منافع نفتی آمریکا در خاور میانه و
بنابراین اهمیت روابط عرب و آمریکا . . . بهانه لازم را در اختیار
ارتجاع ضلحه (در واقع ارتجاع صاحب نفت) قرار داده و زمینه مسلط
را برای ایفای نقش شیخ عرب و شاه فراهم میسازد . بنابراین دیگر
باز هم عجیب نخواهد بود که حتی عکس العمل شرکت استاندارد اوپل
کالیفرنیا در مقابل تهدید ملک فیصل به صورت اختطاری فوری و به مراتب
بحران آفرین تر این شرکت به سهامداران خود و مردم آمریکا در آمده
و آنان را از ادامه روابط خصمانه آمریکا و کشورهای عرب بترساند (۱)
بدین ترتیب کشورهای عربی و تقریباً همه محافل سیاسی در این کشورها
(و در واقع هیئت حاکمه و محافل وابسته بآنها) متقاعد شدند که
نفت موثرترین و قویترین سلاحیست که لعرب میتوانند در مبارزه علیه

اسرائیل و وادار ساختن آمریکا به تجدید نظر در سیاست خاورمیانه‌ای
خود بنفع لعراب بکار بزنند !

چگونه بحران انرژی بصورت رشته پیوند بحران پولی آمریکا
و بحران خاورمیانه درمیآید ؟

پدیده همزمان دیگر که رتشدید بحران خاورمیانه و تبعاً
بحران نفت دخالت موثر میکند و در واقع اوضاع را هر چه بیشتر برای
تحریم صدور نفت از طرف لعراب مساعد میسازد ، اقدام صریح وهی پرده
(اما کاملاً حساس شده) آمریکا در پشتیبانی کامل و مطلق از اسرائیل
است که در وتوی قطعنامه شورای امنیت متجلی میشود . این قطعنامه
که بتصویب اکثریت قریب باتفاق اعضای شورای امنیت رسیده بود (حدود
تیر ماه) در واقع چیز زیاده تری از قطعنامه ۲۴۲ بیست و دوم نوامبر
۱۹۶۷ شورای امنیت نداشت و بدین ترتیب رد این قطعنامه بمثابه
دست کشیدن از پشتیبانی قطعنامه ۲۲ نوامبر شورای امنیت بود که
لزم تخلیه سرزمینهای اشغالی لعراب را مورد قبول قرار داده بود .
این اقدام آمریکا درین موقعیت ، بخصوص از اینجهت تعجب
بر میانگیزد که برخلاف شیوه معمول گذشته ، آمریکا حتی برعایت منافع
لعراب و کوشش حرفی و زبانی هم ، برای تأمین حقوق حقه آنها تظاهر
نمیکند . سیاست کج دار و مریز آمریکا در خاورمیانه عربی و برخاسته

شیوه های دوپهلوی او در گذشته باعث شده بود که بلافاصله بعد از جنگ ۶۷، حالت "نه جنگ و نه صلح" را که کاملاً بنفع اسرائیل بود در منطقه حاکم گرداند. اما اینک موضع جدید آمریکا و پشتیبانی بی چون و چرای او از اسرائیل بدون اینکه حتی "سورخ دعائی" هم برای امیران وابسته عرب و رژیمهای سازشکار آنها باز گذاشته باشد، همه ساخته ها را ویران میساخت.

در همان موقع مطبوعات سیاسی و محفلهای بورژوازی یادآوری کردند که "۰۰۰" بی نتیجه ماندن بحث اخیر خاورمیانه در شورای امنیت که آشکارترین و بی پرواترین تظاهر آمریکا در حمایت از اسرائیل بشمار میرود، یاسرونگرانی عمیقی در دنیای عرب بوجود آورده و همین نویدی و نگرانیست که بر وثامت اوضاع خاورمیانه و خطر بروز یک جنگ جدید در منطقه میافزاید. "۰۰۰" بدین ترتیب حتی با هوشترین دیپلماتهای غربی نیز نتوانستند این موضعگیری آمریکا را جز سازش بین شوروی و آمریکا در منطقه خاورمیانه (با توجه بآنکه بزینف قبل از آن سفری بآمریکا کرده بود) و عکس العمل در مقابل افتضاح و اترکیت که بصورت قدرتمندی در سیاست خارجی و جلب حمایت یهودیان آمریکا و ۰۰۰ در میآید، ببیزدیگری تعبیر کنند.

مسافرت شاه از دهم تا پنجم مرداد ماه ۵۲ (ژوئیه ۷۳) به آمریکا ستون دیگری از سیاست امپریالیسم آمریکا را در منطقه بالا میبرد. او که وظیفه خاصی بعهد گرفته است، طی مصاحبه هایی که در

آمریکا بعمل می‌آورد ، بصورت بیانگر سیاست جدید ایالات متحده در خلیج و ناو میانه در آمده و درین گیرودار بتوضیح نشتی که باو واگذار شده میپرد ازد . او در يك مصاحبه تلویزیونی که با نمایندگان مطبوعات آمریکا بعمل می‌آورد ، ببنند موضوع حساس از جمله مسئله نفت و امکان بروز جنگ جدید بین اعراب و اسرائیل اشاره میکند . او با گفتن اینکه " ایران هرگز از نفت خود بعنوان سلاح سیاسی استفاده نمی‌کند (۱) ، اما امکان استفاده اعراب را از نفت بعنوان يك سلاح سیاسی امکان نپذیر میداند " ، اولاً موضع و نقش ویژه خود را در منطقه توضیح داده (۲) و ثانیاً بیشتر از پیش تور نفت را شعله ور میسازد .

اشاره شاه در طی همین مصاحبه با امکان بروز جنگ بین اعراب و اسرائیل از یکطرف نشانده این نکته است که آمریکا حتی احتمال بروز چنین برخوردی را در محاسبات سیاسی جدیدش وارد کرده ، و از طرف دیگر امیدوار است که بتواند حرکت این سلاح را در آستانه بروز جنگ متوقف سازد . شاه میگوید " امکان بروز جنگ جدیدی بین اعراب و اسرائیل وجود دارد . بهمین جهت ایران ضرورت اقدامات

او ۲ - موضع ایران را در مسئله بحران نفتی تحلیل کنید . چرا ایران در عین اینکه استفاده از تحریم نفتی را که بشف آمریکا است ، بسرای کشورهای عرب حجاز میسرود ، اما خود دست بدین کار نمیزند ؟

سریع و جدی برای رفع بحران کنونی خاورمیانه را توصیه میکند و اجرای قطعنامه مصوب ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت را، تنها راه حل این مشکل میدانند * * * * *

بدین ترتیب میبینیم، هنوز چند ماه (حدود دو ماه) از نطق اختتامی آمیز راجرز و سه ماه از پیام نیکسون بکنگره آمریکا در مورد بحران انرژی نمیگذرد که چشمها از داخل آمریکا و بحران انرژی موجود در آن متوجه خاورمیانه، بحران تحریم نفتی اعراب و امکان بروز جنگ در آن منطقه میگردد. برخی از لیبرالها و مفسران و کارشناسان سیاسی بورژوازی که اعراب را برای خروج از این بست کامل موجود، دارای آن قدرت نظامی لازم نمیبینند، دلسوزانه (!) بآنان پیشنهاد میکنند که با اتخاذ یک سیاست واحد و استناد به همه امکانات که در راس آن نفت (نه جنگ) قرار دارد، مبارزه با اسرائیل بپردازند. آنان تبلیغ میکنند که * * * امکانات اعراب درین مبارزه پیش از آنکه جنبه نظامی داشته باشد، جنبه اقتصادی دارد. * *

از طرف دیگر شاه بلافاصله بعد از بازگشت از آمریکا با طرح مسئله تجدید نظر در بهای نفت طی مصاحبه‌ها و نطقهای متعدد و با هایشوی بسیار، سرعت و ابعاد تازه‌ای به بحران میبخشد. آمریکا با موفقیت آب را در خاورمیانه گل آلود کرده است. شاه ماهی مقصود را صید نماید. *

سیاست بحران نفتی که زائیده تضاد های درونی امپریالیزم
بود چگونه در ادامه رشد خون تضاد های درونی خاور
میانه را بحالت انفجار درمیآورد ؟

اما این دیپلماسی ، یعنی دیپلماسی * ماهی و آب گل آلود *
آمریکا ، دیگر محیط آرام اما ملو از تضاد ها را بهم زده است .
تضاد هائیکه در شرایط تحمیلی * که جنگ و نه صلح * اجباراً در
حالتی از تعادل ناپایدار بسر میبرند ، ناکهان در شرایط بسیار
مسالمدی از تحول و رشد قرار میگیرند . اینکه نه تنها تصور نفت ، بلکه
* تصور جنگ * هم تابیدن گرفته است . برخی از علاقمندان به تحلیل
سیاسی وقایع بنادرست گمان میکنند که جنگ اکتبر خاورمیانه ، صرفاً
معلول یک توطئه امپریالیستی بود (۱) جنگی بود که از طرف آمریکا بسر
اعراب و اسرائیل تحمیل شد ، کما اینکه بیشترین استفاده از آن
نیز نصیب آمریکا گردید . بنظر ما این نظریه که تحول درونی و
دیالکتیکی پدیده های اجتماعی توجیهی ندارد ، درست نیست .

۱- این بذار بانجا میگذد که پیروزی اعراب را در جنگ اکتبر به هیچ
بندیریم و منکر اثرات مثبت آن (چه کوتاه مدت و چه حتی با دید
وسیعتر از نثر رشد آگاهی و آشکار شدن و اوج گرفتن برخی تضاد های
درونی کشورهای عربی ، دراز مدت) برای خلق عرب شویم . کما اینکه
بعضی از برادران ما هم گویا اینطور تصور میکنند . بطوریکه حتی

سیاست * ماهی دلار و آب گل آلود نفت * واشنگتن می‌توانست شرایط مسلحانه برای بروز جنگ را فراهم آورد * کما اینکه این خطر را سختگیران دست اول امپریالیسم آمریکا تبلا پیش‌بینی کرده بودند * اما آنچه که باعث آن نتیجه این سیاست را جنگ ضعیفی می‌ساخت و آنچه که علل درونی و مسلحانه جنگ را فراهم می‌نمود * همانا تضاد بین بورژوازی در حال رشد عرب و در را آن بورژوازی مصر با تمام تمایلات و آمال سود جویانمان از یکطرف، و سیاست استعماری توسعه طلبانه صهیونیسم اسرائیل که شدیدترین موانع را در مقابل رشد بورژوازی عرب قرار داده بود * از طرف دیگر است * این تضاد اصلیتین تضادی بود که باعث شرایط مسلحانه بحران نفت، بحالت انفجار در آمد *

جنگ را فدا نمایند مورد توافق آمریکا و شوروی قلنداد می‌کردند و بدینجهت نسبت به تلگرام تبریک به سازمان آزاد بیخشم فلسطین از طرف سازمان * یا نباید جنگ اکبر و تحسین پیروزهای آن از طرف عرفیات و ... انتقاد داشتند * البته همانطور که بعداً خواهیم گفت، اصلی ترین ضائقه جنگ و پیروزی ناشی از آن نصیب بورژوازی حاکم عرب شد * ولی در هر حال اینطور نیست که یک مبارزه ضد استعماری حسی به رهبری عناصر خرده بورژوا یا بورژوازی تحت فشار * هیچ منافسی برای توده ها نداشته باشد * روشن کردن این موضوع با توجه با وضیعت سیاسی - اقتصادی کشورهای عربی محتاج یک بحث جداگانه است. در هر حال اکنون با توجه به تحلیل فوق هسته مناسی برای تحلیل کامل جنگ اکبر و مسائل بعد از آن وجود دارد *

سفر سادات درست کمتر از یکماه قبل از شروع جنگ بحرستان
 و کویت و کسب اطمینان از موضعگیری مساعد آنان نسبت به جریان تحریم
 نفت نیز در کادر همین تحلیل قابل توجیه است. والا با توجه بقرائن
 و نشانه های موجود، شاید بد رستی بتوان گفت که آمریکا خواهان
 جنگ نبود. هر چند منافی از قبیل فروش اسلحه نیز ممکن بود از جنگ
 عایدش شود. آمریکا امکان بروز یک جنگ را در ادامه سیاست بحران
 نفتی خویش و شاید بعنوان نتیجه جبری و منطقی آن، در نظر گرفته
 بود و اینرا ما قبلاً مورد توجه قرار دادیم اما با توجه به برآورد نادرستی
 که از موقعیت سیاسی - نظامی - روانی لعراب داشت، این امر را
 اساساً بسیار نامحتمل میدانست. بخصوص برای آمریکا این تصور
 غیر ممکن بود که بتواند پیروزی لعراب را در یک جنگ دیگر پیش بینی
 نماید. در هر حال آمریکا امیدوار بود که بعد از نفوذ مخالفه‌های سوازش
 جناحهای محافظه کار کشورهای عربی (چه مستقیماً و چه از طریق
 فشار بازدارنده شوروی) بخصوص اعتماد بحاکمیت مطلق اش در میان
 ارتجاع عرب و منطقه، سطح بحران را تا همان حد دلخواه خود
 نگهدارد. اما تصمیم بورژوازی عرب و عمدتاً مصر بجنگ که از محدودیت
 های شدید داخلی و خارجی بتک آمده بود و اتحاد او با جناح
 خرد بورژوازی عرب (سوریه) نه تنها در نقشه کوتاه مدت تر آمریکا
 در خاورمیانه و هدفهای نفتی تغییر فاحشی بوجود نیارود، بلکه
 بطوریکه بعداً خواهیم گفت شرایط مساعد تری برای نفوذ آمریکا در

منطقه فراهم نمود در عین اینکه مسائل جدید تری که مسلماً او را در
دراز مدت دچار مشکلات جدی تری خواهند کرد ، در مقابلش قسراً
داد (شکاف شدید اروپا و آمریکا ، اوگیری تضاد های درونی
کشورهای عرب منطقه و بالا رفتن سطح خواستهای سیاسی - اقتصادی
توده ها و روشن شدن ماهیت سازشکارانه کشورهای ظاهراً متروقی
منطقه و ...)

البته حمله برق آسای مصر با اسرائیل همانطور که قبلاً اشاره کردیم
د دارای يك هدف انقلابی ، بطوریکه اصلیتین منافع توده های مردم را
در بر گیرد ، نبود . چرا که اولاً بدلیل ماهیت سازشکارانه سرمایه
داری حاکم مصر و اختلاف منافع اصولی او با منافع توده های زحمتکش
خلق ، این حمله نمیتوانست در درجه اول به چیزی جز منافع و
درخواستها و هدفهای محدود طبقه حاکم درین کشورها (در درجه
اول مصر و بعد سوریه) نظارت داشته باشد . کما اینکه دستور عدم
پیشروی نیروهای نامی مصر در بحبوحه جنگ ، علیرغم اشتیاق
سربازان و توده های عظیم مردم پیشروی ، و همچنین سازش فوری
سادات با اسرائیل که با نارضایتی مردم استقبال شد ، بخوبی
نشاندهند چنین ماهیتی است (سوریه هم، البته با سرسختی بیشتر)
مسلماً سازش خواهد کرد) ثانیاً قید و بندها و رشته های نامرئی
و مرئی که طبقات حاکم این کشورها را بدو قدرت بزرگ جهانی وابسته
میکند ، بآنها هرگز اجازه نمیداد که از چهار چوب مصالح عالیترو

سازشهای عمومی تر آنها پا فراتر گذازند (۱) • بهمین دلائل چنین

۱- باید توجه کرد که مصر دومین کشور در سطح جهانیست که بعد از اسرائیل بالاترین نسبت مخارج نظامی را در مقایسه با درآمد ملی خود متحمل میشود • این رقم به $21/7\%$ درآمد ملی مصر بالغ میشود (اسرائیل بیشترین مقدار را با $23/9\%$ و ژاپن با $0/7\%$ کمترین نسبت مخارج نظامی بد درآمد ملی در سطح جهانی دارا هستند) که با توجه بر رشد سرمایه داری و حاکمیت آن بر اقتصاد مصر بعد از ناصر میتوان اطمینان و اطمینانی سرمایه داری حاکم مصر را بتولیدات و خدمات جنگی مشخص نمود • این امر در شرایط اجتماعی خاص مصر که اقتصاد مصر در معرض تهدید نظامی اسرائیل قرار دارد ، موجب پدید آمدن قشر ممتازی در بافت اجتماعی مصر گردیده است که دارای قدرت حاکمه بوده و در واقع رهبری اداره حکومت را در دست دارند عناصر این قشر عموماً از تکوکراتها یعنی مهندسان و کارشناسان عالیرتبه نظامی ، ژنرالها و بوروکراتهای عالی مقام وابسته با اقتصاد جنگی تشکیل میشوند که همگی دارای سهام عمده ای در صنایع جنگی هستند و یا بنحوی از آنها منافع سرشاری را در معاهدات خارجی مربوط به تهیه سلاحهای پیچیده جنگی (رادارها ، سلاحهای الکترونیک و ...) بخود منتقل میکنند •

استراتژی نظامی مصر نیز خارج از کادر منافع این قشر تعدیل نمیشود • بی جهت نیست که تاکنون پیشنهاد اغلب کارشناسان جنگهای انقلابی مبنی بر اتخاذ استراتژی جنگ فرسایشی (در دراز مدت) و استفاده از شیوه های کماندومی علیه اسرائیل ، از طرف استراتژیستهای مصری با بی اعتنائی روبرو شده است •

جنگ کلاسیک که اخیراً از آن بجنگ الکترونیک تعبیر شده است سالهاست که ستون فقرات استراتژی نظامی مصر را تشکیل میدهد • این

تصمیمی از طرف رژیم حاضر مضر نمیتوانست تعارض نماید. با
منافع فوری و حیاتی امپریالیسم آمریکا داشته باشد. حتی شرایط جدید
ناشی از جنگ بالقوه میتواندست از جهات معین منافع بسیار نزدیکی
آمریکا نیز کمک نماید. بالا رفتن سود کهنانیهای نفتی، فروش مصنوعات
جنگی و مهمتر از همه تقویت بحران نفت و ترمیم موقعیت پولی آمریکا در
کادراین منافع نزدیک مدت قرار میگرفت. بخصوص اگر جنگ با سازش
بین کشورهای عربی و اسرائیلی منجر میشد، آمریکا میتواند علاوه بر

جنگ که بطور عمده بر ابزارهای مدرن جنگی و ادوات پدید آمده الکترونیکی
متکی است، همان چیز است که منافع صاحبان صنایع جنگی داخلی و
قشر ممتاز حاکم در مصر را بر میآورد. والا در شرایطی که دشمن دارای
قدرت برتر تکنیکی و صنعتی است و باز در شرایطی که اتکا به پیشین
ابزارهایی بدلیل ضعف اقتصادی داخلی، قید و بند های وابستگی
بین کشور قدرتمند خارجی را مستحکمتر خواهد ساخت، این استراتژی
هیچگونه منافعی برای توده های زحمتکش خلق عربانه تنها بر نمیآورد،
بلکه با فشار بیشتر اقتصادی از طریق تحمیل بار سنگینتر مالیات بردوش
آنها و تحکیم قید و بند های استعماری، آنان را در فقر و اسارت بیستری
فرو خواهد برد. بهمین دلیل با سازشی که اکنون بین رژیمهای
حاکم عرب و اسرائیل پیش آمده، قهر و خشم خلق عرب که تاکنون متوجه
سیاست استعماری و تجاوزکارانه اسرائیل بود و رژیمهای حاکم عرب
نیز بدلیل تثبیت موقعیت سیاسی خود بطور کوربدان دامن میزدند
اکنون بسمت سازشکاران و استعمارگران داخلی نشانه خواهد رفت.
بدین ترتیب باید منتظر ارجحگیری تضاد های درونی و مبارزه طبقاتی
در داخل این کشورها باشیم.

منافع نزدیک مدت اقتصادى حتى منافع سياسى و طبيعتاً منافع د راز مدت تر اقتصادى را نیز در مذاقه - نا ورمیانه تا مین کند . عواملیکه چشم انداز این سازش را در مقابل آمریکا مسئله جلود میداد ، عبارت بودند از :

۱- ماهیت سازشکارانه بوزروازی حاکم مصر در درجه اول و بخصوص تضاد هائیکه او را از داخل نیز تحت فشار گذاشته بود (۱) ، در عین حال آمریکا از سازش با سوریه نیز نا امید نبود چرا که تاکنون تجربیات مشابهی در مورد سایر چپ‌گراهای عرب داشت .

۲- ضعف دیپلماسی شوروی در منطقه (علیرغم نفوذ نسبتاً زیادش) (۲)

۱- این تضادها چیست ؟

۲- ضعف دیپلماسی شوروی در منطقه بطور کلی در رابطه با کشورهای جهان سوم ، بخصوص کشورهای آسیای که تضاد های مردم آن با امپریالیسم اچ یافته تراست ناشی از به عطل درونی در سیستم سیاسى - اقتصادى شوروی میباشد ؟ چرا شوروی علیرغم نفوذ ظاهراً همه جانبه سیاسى - اقتصادى متحد و نماید ثولوزیکور در کشورهای عربى ، بالاخره در مقابل تهاجم سیاسى آمریکا مجبور به عقب نشینی شد ؟ و چرا بهترین پایتانه های سیاسى اش در این منطقه ، مصر و سوریه و یکی یکی فرو میریزند ؟ توجه داشته باشید که شوروی در آخرین لحظه ، و تئیکه دیگر از مصر نا امید شده بود ، تلاشهای بسیاری (چه از نظر نظامى و چه از نظر سیاسى) کرد که مانع از پذیرش طرح سازش کسى سینجر توسط سوریه گردد ، اما این تلاش نیز شکست خورد . بنظر ما این تلاش از ابتدا محکم بشکست بود . چرا ؟ اکنون با توجه به تحلیلى که از مسئله فوق بعمل میآوردید و همچنین با توجه به جمع بندی

۳- برک برند مایکه آمریکا در مقابل لترات داشت. این برک برنده ۶ اسرائیل بود که در هر حال همچون شمشیر د موکلس بر سر اسرائیل آویزان بود و باین ترتیب میتوانست آن موضع قدرت لازم را که آمریکا برای مذاکره و مصالحه لازم داشت در اختیارش بگذارد.

۴- نفوذ شدید آمریکا در جناحهای ارتجاعی حاکم عرب میتوانست شرایط مسلط و فشارهای غیر مستقیم را برای رسیدن باین سازش ۶ از ظرف این جناحها فراهم آورد. بهمین جهت (یعنی نتایج عظیمیکه یک مصالحه سیاسی در خاورمیانه برای آمریکا در برداشت) بود که بلافاصله بعد از شروع جنگ یعنی پیدایش شرایط نسوینی که مصالحه را بالقوه امکانپذیر ساخته بود ۶ با توجه ناگهانی و در واقع یورش شدید سیاسی آمریکا بمضائقه خاورمیانه مواجه میشوم. آمریکا بلافاصله پیشنهاد صلح میدهد و اقدامات وسیع همه جانبه‌ای را در شکلهای کوتاه مدت یا مستمر و طولانی در دستور قرار میدهد بهطوریکه وزارت امور خارجه آمریکا در سمت بخاورمیانه منتقل میشود (!) و کیسینجر بعنوان عالیترین نماینده سیاست خارجی آمریکا با پی گیری و سماجت

شوروی از سیاستش در منطقه عربی خاورمیانه و اینکه تضاد های آمریکا و شوروی در خلیج و تبعاً تضاد جناحها و کشورهای هم پیمان هر کدام از آنها ۶ شکل بحرانی تری از منطقه عربی خاورمیانه بخود گرفته است ۶ خطوط اساسی و پایه های اصلی سیاست آینده شوروی را در خلیج مورد بحث قرار دهید.

خاصی تمام مسأله‌ی خود را معلوف سازش بین طرفین دعوا مینماید بدلوریکه سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا در این مرحله بصورت تعیسین کننده ترین مضمون سیاست خارجی آمریکا در سطح جهانی درمیآید و مناسبات آمریکا با اروپا و شوروی و کشورهای ضلحه همگی تحسنت الشعاع سیاست جدید او در ضلحه میگردند (۱) * این نکته قابل توجه است که کی سینجر بعد از معاهده صلح پاریس (ویتنام) یعنی در زمانیکه پیش بینی پیدایش شرایط جدید ناشی از جنگ برایش غیر ممکن بود * گفته بود * همانطور که سالیان درازی مذاکره * بحث * * لازم بود که بصلح ویتنام بیانجامد * صلح خاورمیانه نیز بهمان میزان و شاید بیشتر بگذشت زمان نیاز دارد * * مضمون سخن کی سینجر به بیان ما)

تضیه روشن بود * آمریکا که تاکنون بدلیل پشتیبانی از اسرائیل و حالت جنگی میان اعراب و اسرائیل نتوانسته بود نفوذ مناسسب سیاسی در کشورهای رشد یافته عرب بدست بیاورد * و حتی روز بروز بدلیل سیاست تجاوزکارانه افراطی اسرائیل مواضع خود را از دست (۲)

-
- ۱- اثرات جنگ اکبر و بحران نفتی را بر مناسبات آمریکا و اروپا و شوروی مورد تحلیل قرار دهید *
 - ۲- از این دریچه و همچنین فشار کشورهای وابسته با آمریکا در منطقه مانند ایران مبنی بر جلوگیری از حالت بحران در منطقه میتوان تضاد آمریکا و اسرائیل را مورد بحث قرار داد *

دادن بود فقط می‌توانست به پایگاههای سنتی اثر در میان کشورهای
عربی مرتجع منطقه که عموماً دارای بافت اجتماعی فئودالی - مستعمرهای
بودند، تکمیل کند. در حالیکه اکنون با سازش که بین رژیم‌های
پیشرفته غرب و اسرائیل و در راس آن‌ها بین مصر و اسرائیل بوجود
می‌آید، می‌تواند پایگاههای جدیدتری در میان یوزووازی در حال
رشد عرب بدست آورد. یعنی آمریکا می‌تواند در مدت بیشتری، با
وابسته کردن اقتصاد این کشورها که از طرف یوزووازی بزرگ آنها نیز
استقبال میشود (و تاکنون بهمان دلائل نشناخته بود بدین‌کامل به
آمریکا نزدیک شود)، بزرگترین و در عین حال مطمئن‌ترین و محکم‌ترین
سرپل نفوذی را نسبت به رژیم‌های پوسیدهای چون عربستان، در منطقه
عربی خاورمیانه بدست آورد. و منابع دراز مدت تری برای خود تحصیل
نماید. در واقع آمریکا تا قبل از آغاز جنگ بهیچوجه نمی‌توانست
دسترسی باین هدفها را در دستور سیاست فوری و روز منطقه اثر
قرار دهد. صحبت‌های کی سینجر در مورد طولانی بودن چشم
انداز صلح در خاورمیانه در هنگام امضای معاهده صلح ویتنام و
همچنین سیاست خشن تر آمریکا نسبت به عراق تا قبل از جنگ، می‌تواند
مؤید این نظر باشد. به همین جهت است که آمریکا برای ترمیم موقعیت
پولی و اقتصادی خود و بجاگ رساندن پشت‌رقبای اروپائی و ژاپنی
خویش دست بکار ایجاد بحران انرژی میشود و می‌تواند در اندک
مدتی آنرا از آنسوی اقیانوس‌های شتزارشای خشن خاورمیانه

بکشاند . آمریکا در این راه مشتاقانه چشم بفرش انسون کند و شیرهای نفت درخته است ، اما ناگهان با غرش دیگری ، با غرش توپها و گریو سلسلهها روبرو میشود . این بار این اعراب هستند که جنگ را شروع کرد مانند . اما صاحب نظران و طراحان سیاست خارجی آمریکا در مقابل این مسئله که ظاهراً بسیار عجیب و غیرمتعارف می نمود ، خون سردی خود را از دست نمیدهند . این مسئله در هر حال میتواندست برای روزی قابل پیش بینی باشد . به همین جهت دیپلماسی آمریکا بایستک نرزش فوق العاده و یک پرخش ناگهانی در سمت سیاست خاورمیانه ای خود ، میتواند شرایط جدید ناشی از جنگ را بخوبی (متناسب و در جهت منافع خویش) درک نماید .

این شرایط چه بود ؟

۱- بورژوازی عرب و در رأس آن بورژوازی مصر که با پیروزی مرحله ای و مقدماتی اش بر اسرائیل توانسته بود آبی بر آتش عقده های تاریخی خود بپاشد ، بیش از هر موقع برای رسیدن بسازش آماده میشد . او تاکنون از سیاست توسعه طلبانه صهیونیسم اسرائیل که میهن عربی ، یعنی ملک مطلق بورژوازی عرب را (بزعم خود او) تکه پاره کرده بود ، ضربات دردناکی را متحمل شده بود . اسرائیل مانع رشد و گسترش ضروری او شده بود و منابع حیاتی تغذیه و رشد او را دائماً تهدید می نمود . همین اسرائیل طی بیش از بیست سال ، با شکستهای متوالی که از ۱۹۴۸ به بعد بر او وارد آورد ، بود ، او را در هاله ای

از عده های ناتوانی ، زبونی و شکست فرو برد ، بود * بخصوص جنگ شش روزه در ژوئن ۶۷ ، در ناکترین ضربه را بر پیکر میهن عربی و همچنین بر منافع کاملاً ملموس بورژوازی در حال رشد آن وارد میکند (۱) بهمین دلیل بورژوازی از همان موقع تصمیم میگیرد که تمام نیروهایش را برای جبران این بنین ضرباتی بسیج نماید * جبران یا عدم جبران این شکستها بهر شکل ممکن ، در هر حال برای او دیگر مسئله مرگ و زندگی بشمار میآید و پیش بینی کارشناسان واقع بین سیاسی - نظامی که در همان موقع ، جنگ ۱۹۶۷ را مقدمه جنگ دیگری دانستند که بهر حال میباید اتفاق افتد ، بر همین مبنا قابل تحلیل بود (به جنگ را دوباره اسرائیل شروع میکند - استراتژی تعرض بجای دفاع اسرائیل - و چه اعراب) بدین ترتیب نطفه های اکبر در ژوئن بسته میشود *

اما محصول اکبر ، این طفل نارس (ژوئن تا اکتبر) جنگ

ناقص الخلقه است * پسرا ؟

زیرا بورژوازی عرب در بسیج آخرین امکانات و جمع آوری مهمترین نیروهایش ، همواره از بسیج اساسی ترین و تعیین کننده ترین نیروها ، یعنی توده های زحمتکش خلق عرب ، غافل مانده است * در واقع

۱- این منافع چیست ؟ آنرا بطور روشن و عددی مورد بحث قرار دهید * (تحلیل عددی قضیه)

بورژوازی عرب (مصر) بخصوص بعد از ناصره، بیش از پیش از توده‌های
 عربی جدا می‌شود و منافع خود را از منافع آنان جدا می‌نماید. دیگر
 از سوسیالیسم خرد، بورژوازی ناصره که روزگاری بر جامعه فلاکت زده
 مصر سر و سامانی بخشیده بود، و با دست آورد های خویش در آن
 روزگار و انقباضی سلطه استعماری، کعبه آمال محافل ترقیخواه عرب،
 خرد، بورژوازی‌های روشنفکر و طبقات متوسط پائین قرار گرفته بود، خبری
 نیست. اکنون توده‌های مردم عرب بیش از پیش در زیر سلطه سرمایه
 و وابستگان و ریزه خواران سفره او یعنی بورژوازیها و تکنوکراتها و
 نظامیان غالب‌تر شده می‌شود و تورهای نامرئی وابستگی اقتصادی آنان
 را بجای استعمار در اسارت زنجیرهای سرمایه ببند می‌کنند. بهمین
 دلیل ساده، بورژوازی نمیتواند بتوده‌ها اعتماد داشته باشد. بزرگ
 ترین سلاح او سرمایه و تکنیک و مصنوعات و ابزارهای پدید آمده جنگی
 است. این سلاحها مسلماً در مقابل بزرگترین قدرت تکنیکی و مالی
 جهان بسیار کند می‌نماید. اما بورژوازی حاکم مصر با تصفیه جنا-نهای
 پست سیاسی، با باره کردن تید و بندهای سوسیالیسم ناصری و
 بدست آوردن لیبرالیسم دلخواه اقتصادی، پیوند های محکمتری با
 سرمایه داری جهانی پیدا کرده است و مصالح و منافع آنان را بهتر
 درک می‌نماید و بنابراین حاضر است در چهارچوب این منافع و مصالح،
 گذشتهائی را که نسبت بد درخواستهای بسیار بالای خرد، بورژوازی
 مبارزه جوی عرب کم نیست، در متن هدفها و درخواستهای خود به

عمل آورد . در واقع او نه میتواند و نه میخواهد که مدافع کامل حقوق لگد مال شده توده های مردم عرب و بخصوص فلسطینیها باشد . بنابراین جنگ برای سرمایه داری عربنه يك هدف استراتژيك ، نه تا نابودی دشمن ، بلکه يك وسیله تاکتیکی با برد محدود و اثر موقتی خواهد بود (و اصولاً بهمان دلیل فوق نمیتوانست جز این باشد) (۱)

پس چرا که این لااقل بخوبی روشن است که اسرائیل در موضع مطلق ، هرگز امتیازی نخواهد داد . بنابراین راه سازش عمومی از بزنخ يك جنگ ، يك پیروزی که هر چند مرحلهای یا حتی موقتی باشد ، میگذرد . مصر میخواهد لااقل در يك مرحله ، در يك بعد ، با انکسای موضعی برتره اسرائیل را وارد ابر دادن حداقل امتیاز بکند . این همان موضعیست که از طرف آمریکا بخوبی درک میشود . بهمین جهت است که هیچگاه لعراب از طرف آمریکا به تجاوز و ۰۰۰ درین جنگ محکم نمیشوند و حتی نیکسون شجاعت سرمایه سازان مصر را نمیتاید و یا در ۲۵ اکتبر در حالیکه هنوز شعله های جنگ خاموش نشده است ، کی سینجر در ملاقاتی با میشل ژور میگوید : " شرایطی که سبب جنگ شده اند ، آشکارا برای لعراب غیر قابل انعام بودند و لازم است که

۱- تردیدهای ستاد فرماندهی ارتش مصر در حمله نظم و پی گیری بستوهای از هم گسیخته ارتش اسرائیل نشان دهند و عدم اعتماد بنفس بورژوازی حاکم مصر و موضع در اصل سازشکارانه اوست .

اسرائیل در مذاکرات آینده امتیازاتی بدهد * * *

جنگ عنصر خطرناکی برای سرمایه داری بحران زده آمریکاست
نداشت ، بشرطیکه آنها قدری فطانت سیاسی خودشان را بکار
میانداختند * بدین ترتیب حتی کودکان ترین سیاستمداران آمریکایی
هم میتوانند از پیدایش چنین اوضاعی لبخند رضایت آمیزی بر لب
داشته باشد !! بزعم آنان گره خاورمیانه برای آمریکا گشود و شد مبود
آ- جنبه دوم قضیه اسرائیل بود * محاسبات آمریکا درین جنبه
روشن تره اما کند تر پیش میرفت * رهبران سرسخت اسرائیل باین
سادگیها حاضر بقبول ملاحظاتیکه مستیما با منافع آمریکا (نه اسرائیل)
مربوط میشد ، نبودند * آنان حتی سازش آمریکا را با بورژوازی عرب
بضرر خود تلقی میکردند ، چرا که اصولا بنیادهای وجودی اسرائیل که
او را همیشه و همه جا محق جلوه میداد ، همیشه او را شکست
ناپذیر و تسلیم ناشدنی تبلیغ میکرد و تجاوزکاری و توسعه طلبی مداوم
را جز لازم حیات خود میدانست ، نمیتوانست با ملاحظاتیکه گذشتها
وعقب نشینیهای را برای او الزام آور مینمود ، توافق داشته باشد *
این مسئله با دگمهای آرمانی صهیونیسم در تعارض بود *

بقول گلد من " * بد بختی اسرائیل اینستکه طی بیش از بیست
سال ، رهبران آن عقاید و آرمانهایی (عقاید و آرمانهای خیالی و
دور از واقع) را ب مردم خود تحمیل کرده اند که هیچگونه توافقی بسا

واقعیت‌های روز بروز آشکار شوند؛ زمان ندارد * (۱) و به همین دلیل است که بلافاصله بعد از جنگ اکتبر با تزلزل سیاسی و اوچگیری تضاد های درونی اسرائیل و از هم گسیختگی با اصطلاح ملی آن مواجه می‌شویم . البته رهبران آمریکا واقع بین تر از رهبران اسرائیل هستند، چرا که منافع دراز مدت و با ابعاد متعدد تری را مد نظر قرار دادند . به همین جهت اکثر در وجود اختلاف نظر میان اعراب و آمریکا در مسئله خاورمیانه حرفی نیست، همین طور باید توجه کرد که موضع آمریکا علیرغم کمک‌های سیاسی - اقتصادی - نظامی با اسرائیل درباره راه حل‌های مسائل این منطقه و بخصوص بعد از جنگ ۱۹۶۷ میلادی متفاوت با مواضع اسرائیل بوده است .

همان‌طور که گفتیم ، اسرائیل نمی‌توانست همه ملاحظات ناشی از منافع استراتژیک امپریالیسم را در منطقه درک نماید . در حالیکه متقابلاً آمریکا ستون اساسی ساختمان امپریالیستی خود را در خاور میانه برداشته و اسرائیل گذاشته بود . این همان تضاد ی بود که در چند سال اخیر بعد از جنگ ژوئن صراحت و قدرت نفوذ دیپلماتی آمریکا را در منطقه از او سلب کرده بود و او را وادار با تاختان یک سیاست کج دار و مریز در مقابل اعراب کرده بود و باز همین روش اسرائیل بود که بنوع آمریکا اعراب را وادار با فتادن باغوش شوروی می‌کرد .

۱- رجوع کنید به سلسله مقالات اخیر کلدمن در کیهان و او آخر خرداد ۱۳۵۰
 ۴۷

به‌همین دلیل است که کمی سنینجر بعد از امضای معاهده صلح ویتنام
وقتی از او راجع به خاورمیانه سؤال می‌کند، چشم‌انداز مبهم، لولوانی
و آشفتمای را که باین زود یها نباید انتظار آرامش و صلح در آن را
داشت، ترسیم می‌کند.

اما اینک جنگ اوضاع را تغییر داده بود. * بخصوص پیروزیهای
نظامی ارتشهای عربی بسیاری از دگمهای سیاسی - نظامی - آرمانی
اسرائیل را از پایه مورد تهدید قرار داده بود. * اریک رولو مفسر
لوموند در یکی از مقالاتش مینویسد: * * از آنجا که سلطه آمریکا بر
اسرائیل بیشتر است، فشار آمریکا بر اسرائیل هم دشوار تر است. *
اریک رولو تفسیر بسیار جالبی از موقعیت آمریکا در قبال اسرائیل
بعمل می‌آورد. اما همانطور که گفتیم جنگ شرایط فشار آمریکا را بر
اسرائیل هم فراهم آورده بود و به‌همین دلیل وقتی نیکسون از پایان
آوریل بی‌بعد، پند پیام فوری برای کلدایر فرستاد و هربار روش
تعدیل شده تری را از او درخواست نمود، اسرائیل فهمید که دیگر
کار از کار گذشته است. با اصطلاح غربی‌ها، جنگ اکبر اسرائیل را
از خواب‌گران بیدار ساخت و او را وادار به واقع بینی (ا.ا) کرد و این
درست همان چیزی بود که نه تنها بورژوازی سازشکار عرب انتظار
آنرا داشت، بلکه آمریکا نیز بخوبی منتظر چنین موقعیتی بود.

XXXXXXXXXXXX

بدین ترتیب استخوانبندی دیپلماسی جدید آمریکا در منطقه
برک و پایه جدید هژمونی سازی کار عرب و اسرائیلی که واقع بین تر
شده است ، بالا میسرود .

دوستان عزیز ، در این مقاله می‌خواهم در مورد یکی از مباحث بسیار مهم و حساس در منطقه خاور میانه و به خصوص در مورد اسرائیل و فلسطین صحبت کنم. در این مقاله سعی می‌کنم تا حد امکان به بی‌طرفی و واقع‌بینی در مورد این موضوعات بنویسم. امیدوارم که این مقاله برای شما مفید و جالب باشد. در ادامه به بررسی تحولات اخیر در منطقه و نقش اسرائیل در این فرآیند خواهیم پرداخت. همچنین به بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد این موضوعات خواهیم پرداخت. امیدوارم که این مقاله برای شما مفید و جالب باشد.

تحولات اخیر در منطقه خاور میانه بسیار پیچیده و حساس است. در این مقاله سعی می‌کنم تا حد امکان به بی‌طرفی و واقع‌بینی در مورد این موضوعات بنویسم. امیدوارم که این مقاله برای شما مفید و جالب باشد. در ادامه به بررسی تحولات اخیر در منطقه و نقش اسرائیل در این فرآیند خواهیم پرداخت. همچنین به بررسی دیدگاه‌های مختلف در مورد این موضوعات خواهیم پرداخت. امیدوارم که این مقاله برای شما مفید و جالب باشد.

رابطه تحریم نفتی اعراب با بحران پولی آمریکا

ما در فصلهای قبلی راجع به چند موضوع اساسی، یعنی راجع به ماهیت بحران پولی و علل تنزل موقعیت پولی آمریکا و همچنین هدف آمریکا از ایجاد بحران انرژی و رابطه نزدیک آن با تحریم نفتی اعراب و علل و شرایطی که به جنگ اکتبر انجامید، صحبت کردیم. حتمی در مسئله جنگ اکتبر قدم را فراتر گذاشتیم و تحلیل مختصری نیز از نتایج سیاسی جنگ، بخصوص تأثیری که در دیپلماسی آمریکا در منطقه بائوسی، گذارد ارائه دادیم که اگرچه از موضوع بحث اصلی ما خارج بود، ولی در مجموع بعقلت وابستگی شدید مسائل این منطقه بهم، میتوانست ایجاد دیگری از مسائل اساسی مورد بحث ما را نیز روشن کند. اکنون در این مقاله سعی داریم مکانیسم ارتباط بحران انرژی و در واقع بحران تحریم نفتی اعراب و بعد از آن بالا رفتن قیمت‌های نفت خاورمیانه را با بحرانهای پولی آمریکا، بطور مختصر، مورد بحث قرار دهیم.

سؤال اینست: بحران تحریم نفتی اعراب که بکاهش صد و بیست و پنج درصد و بالا رفتن قیمت‌های نفت خاورمیانه انجامید، چه اثرات ملموس و مستقیم و روشنی بر اقتصاد آمریکا دارد و چگونه بحران انرژی بیبحران تحریم نفتی اعراب و افزایش قیمت‌های نفت تبدیل و در خدمت حل

مسایل پولی و اقتصادی آمریکا قرار میگیرند و چرا کاهش شدت بحران اقتصادی - پولی آمریکا به شدید بحران انرژی یا بحران نفتی ماکسول میشود ؟

در کادر پاسخ باین سئوالات است که موضع شاه در مقابل کهنانیهای نفتی و ماهیت اصلی پیشنهاد اخیر پولی او (صندوق بین المللی برای کمک بکشورهای توسعه نیافته) نیز روشن خواهد شد . ویلیام کیسی ، معاون اقتصادی وزارت امور خارجه آمریکا ، طی گزارشی که در اواخر سال ۷۲ تحت عنوان " موضع آمریکا در بحران نفت " تهیه کرده است مینویسد :

- " در ماه سپتامبر در ترکیه ، نمایندگان ۱۰۱ کشور بکوشش "
- " همه جانبه‌ای برای بسط تجارت جهانی دست زدند . بعداً "
- " در ناپرویی ۱۲۵ کشور ، خط مشی آینده یک کوشش همه "
- " جانبه را مبنی بر همکاری برای اصلاح سیستم پولی جهان "
- " تعیین کردند . امروزه در اینگونه جلسات بین المللی قسمت "
- " عمده بحث و گفتگوها در راهروها و پیش از هر جلسه و "
- " نشست و پس از آن ، در اطراف انرژی و اینکه چگونه میتوان "
- " ذخیره کافی برای تامین روز افزون قیمت‌هاییکه به بازرگانی "
- " وثبات پولی جهان و مبنای زندگی مصرف کننده آسیب "
- " نرساند فراهم کرد ، دور میزند . در بحث از این سه موضوع "
- " حیاتی ، یعنی بازرگانی ، پول و انرژی (همهجاتاکید از ماست) "

- * احتیاج مشترکی به یافتن یک سیستم مورد توافق که بار
- * تکلیف را میان کشورها تقسیم کند و از نوبی فشار زیاد که
- * ممکن است سیستم را مختل سازد ، اجتناب شود ، وجود دارند
- * در مذاکرات بازرگانی ، ما بیک سیستم اطمینان بخش
- * نیازمندیم که مدت لازم را برای موسسات تامین کند تا آنها
- * تولید خود را با تغییرات ناگهانی در تکنولوژی و سایر
- * تیره‌هایی که مبانی تجارت را دگرگون می‌سازند ، تطبیق دهند
- * در یک سیستم پولی ما به طریقی از تعدیل احتیاج داریم که
- * ما را مطمئن سازد که هم کشورهای دارای مازاد و هم ممالک
- * دارای کمبود ، نرخهای ارزی سیاست اقتصادی خود را
- * بقدر کافی زود تغییر دهند تا ذخائر و پولهای رایج خود را
- * همه‌هنگ سازند و از ایجاد اختلال در تجارت اجتناب
- * کنند . جریان تعدیل نیز باید بقدر کافی تدریجی و از لحاظ
- * زمان بقدر کافی قابل پیش‌بینی باشد تا معاملات تجاری
- * روی تغییرات نرخ ارز را ، در آینده کمتر از آنچه در گذشته
- * بوده است ، جالب سازد . . . شالوده همکاری بین المللی
- * همانگونه که درباره بازرگانی و مسائل پولی بحث می‌یابد ،
- * در مورد انرژی توسعه پیدا نمی‌کند (!!) ، اما احتیاج به چنین
- * توسعه‌ای برای اغلب ملت‌ها از طرف کمند و تولید
- * کننده و آشکار شده است (!) . کار در این باره که همکاری

• بین المللی چگونه میتواند خطر اختلال را از میان بردارد؟

• و پایه اساسی برای متنوع ساختن و بسط دادن صنایع؟

• انرژی ما بوجود آورد، آغاز شده است. . . .

این گزارش در اواخر سال ۷۲ (یا اوایل ۷۳) یعنی درست

زمانیکه آمریکا سیاست جدیدی را برای ترمیم اوضاع وحشتناک و بسیار

نامساعد پولی - بازرگانی خود آغاز کرده بود، تهیه شده و در آن

خط مشی اقتصادی آمریکا را در سه مورد اساسی که بزعم این مقام

رسمی اقتصادی در پهنار جنوب اقتصاد آمریکا جدائی ناپذیر بود، و

اثر عظیمی بر آن دارد، یعنی مسئله پول، مسئله بازرگانی جهانی و

مسئله نفت، مورد بحث قرار میدهد.

کسی مضرانه پیشنهاد میکند که باید یک سیستم مورد توافق در

سه زمینهٔ بزم او حیاتی، بازرگانی، پول و انرژی بوجود آورد بنحوی که

این سیستم بار تکلیف را میان کشورها تقسیم کرده و از فشار زیاد در

یک قسمت که ممکن است به اختلال کل سیستم بیانجامد جلوگیری نماید.

و از این پیشنهاد بنحوی معلوم میشود (و همینطور در این مقاله

با ظرافت بیشتر) که مراد نویسندگان از تقسیم بار تکلیف و ممانعت از

نوعی فشار زیاد، تنزیح جزید و شکست بار بحران پولی - بازرگانی

آمریکا توسط رقیبان اروپائی و ژاپنی و کشورهای توسعه یافته جهان

سم نیست. بخصوص وقتی در میان این مسائل به مسئله انرژی

میرسد، شالوده دینکاری بین المللی را بهیچ وجه کافی نمیداند. از

همین جا معلم میشود که مسلماً آقای کیسی نظرات قابل توجه و فوق العاده جدیدتری در تخمین شالوده هائی که زمینه همکاری بین المللی در مسئله انرژی را تأمین کند ، سراغ دارد .

آقای کیسی در قسمت دیگر مقاله اش بعد از اینکه ذکری از نفت کیر کردن (باکک نفتی آمریکا با اروپا) طی سالهای ۱۹۵۶ و ماههای بسته بودن کانال سوئز در جنگ شش روزه ۱۹۶۷ بمیسان آورده و در واقع خواسته آنرا محلی برای توجیه گذشتههای متقابل و آتی اروپا جلوه دهد ، توضیح بیشتری در راه این شالوده های جدید تر میدهد :

- " اقتصاد کشورهای مصرف کننده عمده انرژی یعنی اروپا "
- " آمریکا و ژاپن ، آنقدر به همدیگر بستگی پیدا کرده است که "
- " کاهش سریع در موجودی انرژی هر یک از آنها خود بخود با "
- " اختلال تجارت ، بر منابع ذخیره و بازارهای دنیای آسیا "
- " میرساند (!) ، بنابراین ما میتوانیم ترتیب عادلانه ای (!) "
- " برای مواقع اضطرار جهت حصول تکلیف داشتن تجارت انرژی "
- " بد هم ، ترتیبی که بتواند موجب اطمینان شود و به همکاری در "
- " سایر رشته ها بیانجامد (۱) "

اگر سخنان بسیار پر مخز آقای کیسی را از پس عبارات دیپلماتیک و از پرده استعاراتی که رعایت نزاکت بین المللی آنها موجب میشود بیرون بیاوریم ، میتوانیم اینطور بفهمیم که بنظر آمریکا تا ابیرپسولی -

کمرکی و بازرگانی اوطی سالهای ۷۳ و ۷۴ تا زمانیکه با تسلط کامل او بر اقتصاد و بازرگانی جهانی نفت که تلوکاه جریان یابند و حیاتی آن در خاورمیانه قرار دارد و توأم نشود و یعنی تا وقتیکه آمریکا سلطه کامل خویش را بر بازرگانی جهانی نفت اعمال نکند و نمیتواند انتظار چندانی برای حل مسائل پولی - اقتصادیش داشته باشد .

او تاکنون توانسته است اروپا و ژاپن را متقاعد و در واقع مجبور نماید که در زمینه بحران پولی و بازرگانی آمریکا و مهم محیی رابد و بش بگیرند (۱) (بقسمت اول مقاله رجوع کنید) اما در واقع این نفت است که پاشنه آشیل اروپا و ژاپن را تشکیل میدهد . آمریکا بخوبی میداند که پیشرفتهای سریع و با نرخ بسیار بالاتر اقتصاد اروپا و ژاپن ، مرمون میل نفتی است که از پشمه های جوشان صحاری خاورمیانه جریان پیدا

۱- برای درك اهمیت تاثیراتیکه سیاست جدید بازرگانی - پولی آمریکا بر اقتصاد کشورهای صنعتی اروپا و ژاپن گذارد و است کافیسست کسه توجه کنیم برای نخستین بار پمراز سال ۱۹۶۵ ژاپن در ماه اوت ۱۹۷۲ دارای کسری موازنه پرداخت (عقدار ناچیزی) میشود . البته این کسری نمیتواند به معنی حرکت بسمت يك کسری موازنه مستمر باشد و اما میتوان فهمید که در هر حال اقتصاد ژاپن تحت تاثیر نقشسارهای اقتصاد ای آمریکا مجبور شده است که در مسیر صادرات کمتر و واردات بیشتر حرکت کند . آمارهای موجود نشان میدهد که این سمت جدید در اقتصاد ژاپن بیشتر در مناسبات بازرگانی او با آمریکا قابل مشاهده است و الا هنوز تراز بازرگانی ژاپن با ۹ کشور عضو بازار مشترک و مازاد دارد .

میکند. مطابق آمارهای رسمی موجود، واردات نفتی اروپا بیش از
 ۶۰۰ میلیون تن و ژاپن ۲۰۰ میلیون تن در سال میباشد. در حالیکه
 آمریکا با احتیاج روزانه ۱۶ میلیون بشکه در روز یعنی ۸۰۰ میلیون
 تن نفت در سال، فقط حدود ۱۷٪ آنرا، یعنی فقط حدود ۱۳۶
 میلیون تن را از خارج وارد میکند. اگر توجه کنیم که از این ۱۷٪ فقط
 ۶٪ آن، یعنی کمتر از ۱۰ میلیون تن نفت از کشورهای عربی خاورمیانه
 وارد میشود، آنگاه اهمیت عظیم وابستگی اقتصادی اروپا و ژاپن به نفت
 خاورمیانه نسبت به وابستگی بسیار جزئی آمریکا به همین نفت را درک
 خواهیم کرد. تازه آمریکا بخوبی میتواند این ده میلیون تن نفت را
 صرفه جویی کند و یا از طرف دیگر از قبیل افزایش تولید داخلی یا
 منابع دیگر یا وارد کردن از شوروی و بخوبی تامین نماید و بدین ترتیب
 با هر شکل و یا هر نوع از بحران و اختلال در آن مقابله کند. اما
 اروپا و ژاپن با احتیاج ۸۰۰ میلیونی خود چه میتوانند بکنند؟

حال اگر توجه کنیم که تقریباً بیش از نیمی از سهام نفت خساور
 میانه در دست کمپانیهای آمریکائی است، آنگاه توقع بحادث فشاری که
 آمریکا میتواند از بلند جانب به رقبای اقتصادیش در اروپا و ژاپن
 وارد کند، بیشتر آناه میشود. بی جهت نیست که آقای ویلیام کیمسی
 در صدر مقاله پرطمطراقشان، سه مسئله پول، بازرگانی جهانی و نفت
 را جدائی ناپذیر دانسته و با لحن صمیمی هشدار میدهند که اختلال
 در هر کدام از این سه مسئله، اقتصاد همه کشورهای اروپائی و ژاپن

و البته با تعارف، آمریکا را تحت تاثیر قرار میدهد و یا اینکه اگر فشار برین گوشه وارد شود (یعنی آمریکا متحمل فشارهایی در زمینه پول و بازرگانی شود) آنوقت شما هم در زمینه دیگری، مثلاً نفت، دچار اختلال و نابسامانی خواهید شد (۱) .

اما متحدان اروپائی و ژاپنی آمریکا یعنی صدر نشینان پاریس، بن، توکیو، حاضر نیستند اندرزهای آقای کیسی و دیگر همکاران با هوش ایشان را بگوش دل پذیرا شوند. آنان گذشته‌های حتی بسیار بیشتری را در زمینه پول و بازرگانی نشان دادند و دیگر نمی‌خواهند و در واقع نمیتوانند چنین هشدار را از طرف آمریکا جدی بگیرند و از همین جاست که سردمداران سیاست امپریالیستی آمریکا دست به کار میشوند. ما در فصول قبل این قسمت از اقدامات آمریکا را یعنی همان چیزی که بقول آقای کیسی به شالوده‌های جدید همکاری بین‌المللی! میانجامد، توضیح دادیم. همانطور که قبلاً گفتیم، مقدمات آن با نطق مهم ویلیام راجرز در ژانویه ۱۹۲۲ که در آن برای اولین بار مسئله بحران انرژی را مطرح می‌سازد، آغاز میشود. نیکسون در آوریل همانسال درباره بحران انرژی پیامی بکنگره می‌فرستد و بآن رسمیت میبخشد. کهنانی استاند ار اوایل کالیفرنیا به سهامداران و مردم آمریکا هشدار میدهد و آنها را از ادامه روابط سرد آمریکا و اعراب

۱- در جای دیگری از مقاله سابق الذکر، این استنباط ما تایید میگردد.

میتراشد. اما سیاست آمریکا نسبت به عراق هرچه بیشتر به خشونت
 میکراید. لورینگ بزیم کارشناسان غربی هیچ راهی جز استفاده از
 سلاح نفت باقی نمیاند. بحران انرژی به بحران تحریم نفتی عراق
 تبدیل میشود. از یک طرف ملک فیصل با آمریکا و اروپا و ۱۰۰ الیغایم
 میدهد و آنها را به قطع جریان نفت تهدید میکند و از طرف دیگر
 شاه زرمه تورم و پائین بودن قیمت نفت و بالاخره تعیین قیمت نفت بر
 اساس عرضه و تقاضا را ساز میکند. و بدین ترتیب دستون اصلی
 ارتجاع مذاقه در راه هدفهای امپریالیسم آمریکا بحرکت در میآیند.
 نکته قابل توجهی که در مسایل مربوط به سیاست جدید آمریکا
 در مذاقه میتواند روشنگر بسیاری از ابهامات باشد، موضعگیری
 بسیار متفاوت و متضاد شاه در مسئله نفت است که همگام با تغییر
 سیاست آمریکا در مسئله نفت تغییر میکند. این تلون مزاج، در عین
 حال که میتواند نشاندهنده درجه وابستگی و آلت دست بودن شاه و
 رژیم خائن او باشد، ما را به مکانیسم عملکرد این سیاست در مذاقه
 آشنا تر خواهد کرد.

مهمترین نقطه ای که تفاوت موضع شاه در مسئله نفت را طی زمانی
 کمتر از دو ماه مشخص میسازد، همان فاصله امضای قرارداد جدید
 خرید و فروش نفت در مرداد ۵۲ (ژوئیه ۷۲) و مذاکرات کویت در
 مهرماه ۵۲ است که نمایندگان کشورهای صادرکننده نفت به پشتیبانی
 کامل جناح مترجع اوپک، یعنی شاه و فیصل بطوریکه جانبه قیمت

فروش نفت را بالا بردند *

توضیح آنکه بدنبال التیماتوم کذائی شاه در ششم بهمن ۵۱ که
دوراه پیش‌پای کمپانیهای نفتی گذاشت (نطق ششم بهمن شاه) ،
در مرداد ۵۲ قرارداد سابق ایران و کم‌رسیم که از سال ۱۹۵۴
بسته شده بود (بعد از کودتای ۲۸ مرداد) لغو و قرارداد جدیدی
با این شرکتها بسته شد و در آن موقع شاه هیچ صحبتی راجع به
افزایش قیمت اعلان شده نفت یا مسئله تعیین قیمت بر اساس عرضه و
تقاضا عنوان نکرد * در حالیکه هنوز مرکب قرارداد خشک نشده بود
که ورق برگشت و شاه تنها بعد از ۳۰-۴۰ روز ، بفکر بالا بردن
قیمتهای نفت ، آنها هم حتی بدون دخالت کمپانیها و با اراده و نظر
یکجانبه کشورهای نفت خیز ، افتاد ، بطوریکه در ۱۶ اکتبر مقارن ۲۴
مهرماه ۵۲ طی کفرانسی که از نمایندگان کشورهای صادرکننده
نفت حوزه خلیج فارس در کویت تشکیل میشود ، برای اولین بار قیمت
فروش نفت و سهم کمپانیها از فروش هر بشکه بطور یکجانبه از طرف این
کشورها اعلام میشود * این قیمت تقریباً حدود ۵۰ و برابر قیمت‌های گذشته
بود اما مفاد اعلامیه مشترک هنوز جای ترقی برای آن باقی گذاشته بود
مطابق یکی دو ماده این اعلامیه ، اولاً قیمت‌ها در آینده بر اساس
عرضه و تقاضا تعیین میشود و ثانیاً هر سه ماه یکبار مورد تجدید نظر
(از نظر تورم و ۰۰۰) قرار میگیرد *

بروز جنگ اکتبر و بحرانی تر شدن اوضاع منطقه شرایط مساعدی را

برای بیشتر داغ کردن تورنفت و دارائی کشورهای صادرکننده نفت
 فراهم کرده و به همین جهت در کنفرانس دیگری مرکب از وزیران نفت و
 دارائی کشورهای صادرکننده نفت در سامیر همین سال (حدود سه
 ماه بعد از اکتبر) که در تهران تشکیل شد، قیمت افلان شده نفت
 خلیج فارس حدود دوبرابر نسبت به قیمت‌های اکتبر بالا برده شد.
 بطوریکه بهای نفت منطقه خلیج فارس طی سه ماهه آخر ۷۳ (اکتبر
 نوامبر، دسامبر) بیش از سه برابر افزایش یافت. در تمام طول این
 مدت شاه با شرکت در مصاحبه‌ها و کنفرانسهای متعدد، طی نطق-
 های طولانی و پرسروصدا، خود را حامی حقوق تضمین شده کشور-
 های نفت خیز معرفی کرده و ضرورت بالا رفتن قیمت‌ها و حتی حق
 تعیین قیمت نفت از طرف این کشورها را هرچه بیشتر تاکید میکند.
 اما این مسئله همچنان باقی میماند که چرا شاه در هنگام امضای
 قرارداد جدید نفت در مرداد ماه ۵۲ چنین مسئله‌ای را مطرح نکرد؟
 جواب روشن است فقط باید توجه داشت سلسله علت‌ها
 و ضرورت‌هایی که به نحو قرارداد سابق کسرسیم و امضا، قرارداد جدید
 ۲۰ ساله خرید و فروش نفت بین ایران و کمپانی‌ها انجامید، بسا علل
 و موجهاتی که سه برابر شدن قیمت‌های نفت را در مدتی کمتر از سه ماه
 ایجاد کرد، کاملاً متفاوت بوده و از دو هدف کاملاً متمایز سرچشمه
 میگرد. در مسئله نحو قرارداد سابق ایران و کسرسیم و امضای
 قرارداد جدید ۲۰ ساله، بیش از هر چیز ضائقه دراز مدت کمپانی‌ها

که از اوضاع بی ثبات منطقه و تورم جهانی هراسان هستند و همین ضایع
 پروژه‌های عمری و برشد ایران ملحوظ شد ماست و علاوه بر آنکه بیش از ۶-۵ سال
 دیگر هم بانقضای قرارداد قدیم باقی نمانده بود (تسریع قرارداد
 کسرسیم در سال ۱۹۷۹ منقضی میشد) و بنابراین منت استعماری
 کمپانیها همواره پنجمین سال قبل از انقضای هر قرارداد با لغو
 قرارداد قدیم، شرایط استعماری خود را، البته با مقداری باشی
 تبلیغات و هایپوی از طرف رژیمهای دست‌نشانده، با قرارداد
 دیگری برای مدت بسیار بیشتر تحمیل میکنند. نمونه لغو قرارداد
 داری در ۱۳۱۲ و بلافاصله امضای قرارداد استعماری ۱۹۳۳، که
 مدت ۳۰ سال به قرارداد داری اضافه شد، یا طرح قرارداد
 گس-گلشائیان که بهرین منظور در مجلس پنجم داده شده
 بود که به همت دکتر صدق شتی شد و یا همین قرارداد ۱۹۵۴
 کسرسیم که باین ترتیب با امضای قرارداد جدید تا ۲۰ سال دیگر
 صدور نفت برای کمپانیها تضمین شده است، از نمونه های بارز این
 سنت استعماری شمار میروند.

در قرارداد جدید، تکیه اصلی روی نحوه و مقدار تحویل
 نفت ایران به کمپانیها است نه میزان قیمت نفت. بطوریکه در این قرارداد
 داد، راجع به قیمت نفت هیچگونه صحبتی نمیشود و طبیعتا نسبت به
 گذشته ثابت میماند اما میزان صدور نفت بر اساس احتیاجات داخلی
 که مرتباً طی ۲۰ سال آینده افزایش مییابد تنظیم شده است. برای

مثال در حالیکه در سال ۱۹۷۳ بیش از ۹۵٪ از تولید ۵ میلیون و ۲۱۶ هزار بشکهای ایران در روز بخارج صادر میشود ، دهسال دیگر یعنی در ۱۹۸۳ حدود ۹۰٪ تولید ۷ میلیون و ششصد هزار بشکهای ایران بخارج صادر میشود . در این سال مقدار مصرف داخلی برقم ۷۱۰ هزار بشکه در روز خواهد رسید که نشاندهنده برنامه ریزی بسیار فشرده برای رشد اقتصاد بورژوازی وابسته بامپریالیزم در ایران است (۱) .

اما مسئله صعود ناگهانی و جهش وار قیمت نفت پیش از آنکه محصول نیاز بورژوازی کشورهای از قبیل ایران یا فشار خرید بورژوازی حاکم عرب یا اصولاً نتیجه قهر و غضب جناحهای مختلف حکومتهای نفت خیز عرب نسبت بدوستان غربی اسرائیل باشد ، ادامه منطقی همان سیاستی است که آمریکا بدنبال تعیین همان شالوده های جدید همکاری (!) که بزعم آقای کیسی در زمینه انرژی نسبت به دوزمینه دیگر پایش بیشتر می کنند ، در منطقه اعمال میکند (۲) .

۱- آمار فوق از حد ولئی که در روزنامه اطلاعات ۳ تیر ۳۵ آرد آمده است ، اخذ شده که در آن مقدار تولید نفت در ۹۸۴۱ بحد اکثر ۷/۶ میلیون بشکه در روز رسیده و سیر تا ۹۹۳۱ بحد ارناحیز ۵۰۰/۱ میلیون گاهش مییابد .

۲- البته باید توجه داشت که بالا رفتن قیمت های نفت همانطور که بعد آن نیز اشاره خواهیم کرد ، تاثیرات مهمی در اقتصاد کشورهای منطقه خواهد داشت . از جمله ایران بشود بیشتر بورژوازی وابسته و

فیصل و شاه، این دو ستون ارتجاع منطقه، ماموریت‌های مکتبی در ادامه سیاست بحران آفرین آمریکا در منطقه بعهد می‌گیرند.

فیصل، بحران انرژی ابتکاری آمریکا را به بحران نفتی اعصاب و نتیجتاً کاهش صدور نفت به غرب تبدیل می‌کند (۱) و شاه، بحران را تا حدیسه برابری قیمت نفت بالا می‌برد. البته این اقدامات با مخالفت شدید کشورهای اروپائی روبرو می‌شود. مثلاً در آغاز زمزمه‌هایی که بالا رفتن قیمت نفت را مطرح می‌ساخت، کشورهای اروپائی بانحاه مختلف نارضایتی شدید خود را از بالا رفتن احتمالی قیمت نفت (بعد از کاهش صدور آن) اعلام کردند و حتی برخی از آنها تهدید کردند که با بالا بردن قیمت محصولات صنعتی خود، با اقدام متقابل دست

قدرت بیشتر سیاسی-اقتصادی او خواهد انجامید. این تأثیرات را از دو جهت مثبت (یعنی قدرت یافتن روزروازی ایران و اثرات آن در سیاست داخلی و خارجی) و منفی (یعنی بروز تورم و وابسته شدن رشد زمینه‌های دیگر اقتصادی و تولیدی به نفت و اتکا روز افزون ایران با اقتصاد تک پایه و...) مورد بررسی قرار دهید.

۱- شوروی جانبداری خود را از کشورهای اروپائی در برابر محاصره نفتی آمریکا اعلام می‌دارد. هر چند که در مجموع بحران تحریم نفتی اعصاب و بالا رفتن قیمت‌های نفت سودهای سرشاری هم برای شوروی که یکی از صادرکنندگان نفت می‌باشد، در برداشت

خواهند زد * بهمین جهت وقتی شرکت‌های نفتی، یعنی در واقع شرکت‌های نفتی اروپائی (که برعکس آمریکا بطور عمدتاً زیر نظر دولت هستند) در اوائل مهرماه ۵۲ از انجام مذاکره با کشورهای نفت خیز بظهور تجدید نظر در بهای لغلان شده نفت خلیج خود داری کردند شاه مسئله حق تعیین قیمت فروش نفت و تعیین سهام کمپانیها را بطور یکجانبه از طرف کشورهای تولید کننده مطرح ساخت و با این ترتیب با حمایت کامل آمریکا، اروپا را در مقابل عمل انجام شده‌ای (کنفرانس ۲۴ مهرماه - اکتبر ۷۲ - کویت و تصمیمات متخذه در آن) قرار داد (۱) البته آمریکا در این بازی چیزهایی از دست می‌دهد که مهم‌تر از

همه :

۱- انتقال سیستم کنترل قیمت‌ها از دست کمپانیها بدست کشورهای نفت خیز منطقه * درست است که در غیر این صورت کمپانیهای وابسته به کشورهای اروپائی در مقابل اقدامات تشدید کننده بحران، بخصوص ترقی قیمت‌ها مقاومت میکردند، اما در هر حال سیستم قبلی، موثعبیت مستحکمتر کمپانیها، از جمله کمپانیهای آمریکائی را در مقابل ایمن کشورها، بخصوص کشورهای افراطی عرب (بقول غربیها) حفظ میکرد

۱- البته شاه باعتبار چنین موثعبیت و اثرهای تبلیغاتی گسترده‌ای برای ضد استعماری نشان دادن آرمان خود بکار برد، بدلیوری که حتی درک موضعی حقیقی او برای بسیاری از روشن بینان سیاست نیز دسوار کردید.

که دیگر باین سادگیها ، بابت جدید قیمت گذاری يك جانبه از طرف این کشورها ، امکانپذیر نخواهد بود .

۲- در این میان کشورهای مشرقی عرب و در رأس آن الجزایر و لیبی بکمک و نیروی ارتجالی ترین کشورهای نفت خیز و بعلت تضاد های آمریکا با بلوکهای دیگر سرمایه داری ، به چیزهایی رسیدند که قبل از آن بهیچ وجه نمیتوانستند تصور بدست آوردن آنها باین سادگیها به محیله خود خطوط دهند .

۳- تشدید تضاد های اروپا و آمریکا ، شاید مهمترین نتیجه منفی است که سیاست جدید نفتی آمریکا برای او دارد . در واقع تمام مناقشات و تضادهائیکه در این مرحله بین آمریکا و اروپا ایجاد میگردد و آنجا میگذرد کزور وزیر امور خارجه فرانسه بعنوان سبیل اروپای مستقل به شدیدترین وضعی در مقابل کیسینجر قرار میگردد ، از همین موقعیست که مسئله نفت آغاز میشود . بعبارت روشنتر ، آمریکا در یکی از مهمترین هدفهایش یعنی بدست گرفتن کنترل بازرگانی جهانی نفت و اعمال فشار از این طریق (غیر از دو طریق دیگر یعنی پول و بازرگانی صنعتی) که مفاد آنها در صدر این مقاله از میان نظرات ویلیام کیسی استخراج کردیم ، شکست میخورد . کشورهای اروپائی و ژاپن در مقابل صعود وحشتناک قیمت های نفت و محاصره توسط سیاست فوق امپریالیستی آمریکا در مورد مسئله نفت ، عکس العمل شدیدی نشان میدهند که تنها اعتراضات متعدد و تهدید های

شفاهی نتیجه آن نیست، بلکه با دست زدن به انحقاد يك سسری موافقت نامه ها و قراردادهای دوجانبه بین خودشان و برخی کشورهای نفت خیز، بمقابله عملی با محاصره نفتی آمریکا میبرد آزند. معاهدۀ دوجانبه نفتی عراق و ژاپن که یکم یک میلیارد دلاری ژاپن به عراق میانجامد یا قرادادهای دوجانبه کشورهای اروپائی با کویت و... که کلاً از نظر سیاسی - اقتصادی مورد خشم محافل آمریکا قرار گرفت نمونه های مناسبی از این اقدامات عملی مقابله جویانه اروپا را در مقابل آمریکا نشان میدهد (تحلیل کامل این قسمت، بررسی دقیق تضاد - های اروپا و آمریکا را ایجاب مینماید که از حوصله این بحث خارج است) البته آمریکا نیز ککنترل اوضاع را خارج شده از دست خود میبیند سعی میکند که بانحاء مختلف دوباره کنترل اوضاع را بدست آورد. از جمله با عجله کشورهای بزرگ غربی مصرف کنندۀ نفت را در کفرانس واشنگتن گرد هم میآورد که مبیایست سیاست واحدی را درباره انرژی در پیش بگیرند. در واقع آمریکا میخواهد با تهدید و تحسبب کشورهای بزرگ صنعتی غرب، دوباره کشورهای سرمایه داری را بزیر پال و پر سلطۀ اقتصاد خویشت بکشانند که بخصوص با موضعگیری خشمگینانه زوبره وزیر امور خارجه فرانسه روبرو میشود و بدین ترتیب کفرانس با عدم توانائیش در ارائه یک تطعننامه مشترك، بطور کلی بشکست میانجامد. اینها نتایج منفی و ناامید کننده کار بود.

اما آمریکا چیزهای بسیار دیگری بدست آورده بود که میتوانست

اورا در این معامله کاملاً راضی نگه دارند. آن به که می‌توانست مسود
رضایت آمریکا باشد چه بود؟

الف - در جریان تحریم نفتی اعراب نه تنها صد و بیست و پنج میلیارد دلار نفت با آمریکا قطع
نشد (علیرغم همه تبلیغات و سرودها) بلکه عملاً حتی در جریان
جنگ مقدار بیشتری نفت وارد آمریکا شد. علاوه بر اعتراف ضمنی محافل
رسمی اقتصادی آمریکا باین مسئله و اظهار سایر منابع آگاه در کشورهای
دیگر تحقیقات انجام شده بعدی نیز نشان داد که تولیدات داخلی
نفت آمریکا در روز پنجم اکتبر یعنی یک روز قبل از شروع جنگهای
خاورمیانه، بمقدار ۹/۲۹ میلیون بشکه در روز بود و یک ماه بعد به
۹/۲۱ میلیون بشکه و سه ماه دیگر به ۹/۱۴ میلیون بشکه کاهش
یافت (ارتقا از کیهان اردیبهشت و خرداد ۱۳۵۲ این سیر نزولی تولید
نفت داخلی می‌تواند دولت مرتبط بهم داشته باشد. یکی برای واقعی
نشان دادن این بحران و فشار بر مصرف کنندگان جزء داخلی و متجماً
زمینه چینی برای بالا بردن قیمت آن که کاملاً بسود کیهانیها بود. البته
برای طبیعی جلوه دادن بحران، کاهش تولید داخلی از افکار عمومی
داخل آمریکا و خارج پنهان نگاه داشته میشود. در اینک واقعاً آمریکا
بعزت نفوذ سیاسی و سلطه همه جانبه اش بر کشورهای نفت خیز منطقه
(ایران هم‌رستان) امکانات بسیار عظیمی حتی در بحرانی‌ترین شرایط
مانند جنگ در اختیار داشت که بخوبی از آن استفاده کرده بطوریکه
حتی واردات نفتی آمریکا در جریان جنگ نه تنها کاهش نمی‌یابد (بسر

عکس کشورهای اروپائی و ژاپن) بلکه افزایش هم داشته است. بهمین دلیل علیرغم همه هایم‌وی مربوط به تحریم نفتی اعراب که میبایست علمی القاعده با افزایش تولید داخلی بیانجامد، و نگاهش آن منجر شده است. ب- بررسیهای بعدی نشان داد که مقدار سودی که شش کمپانیسی بزرگ نفتی آمریکا (استاندارد اویل، کالف، تکزاکو، استاندارد اویل کالیفرنیا، موبیل اویل، اکسیدنتال) که انحصار تولید و فروش نفت را منجمله در ایران و خاورمیانه بعهده دارند، در مدت سه ماه تحریم نفتی، یعنی از ابتدای شروع جنگ و آغاز تصاعد جهش وار قیمتها، بدست آوردند هرکدام بین ۶۰٪ تا ۱۲۰٪ از سود مشابه سه ماه قبل بیشتر بود. است (ارتام نقل از کیهان). سود خالص (توجه کنید سود خالص) پنج شرکت عمده آمریکائی در طی سه ماهه اول سال ۱۹۷۴ میتواند نمونه مناسبی از سودهای کلان این کمپانیها در طی جنگ و بعد از آن بدست دهد. مطابق ارتام رسمی، سود خالص این شرکتها طی این سه ماه بالغ بر ۲/۱۳۶ میلیارد دلار یعنی نه برابر متوسط درآمد این شرکتها در سه ماهه اول سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۲ بوده است. عبارت روشنتر، اثر قیمتهای اعلان شده نفت طی سه ماهه آخر ۷۲ سه برابر میشود، و بلافاصله سهم کمپانیهای آمریکائی نیز به عللی که به مکانیسم بازار و نیز افزایش فروش مربوط میشود، ۹ برابر میگردد!! افشاگرهاشیکه توسط بعضی محافل لیبرال غرب، از جمله محافل لیبرال خود آمریکا، نسبت به رشوه گیرها و تبانی زکی یعنی

کارتل‌های نفتی بعمل آمد، ضایع سرشار کارتل‌های آمریکائی را در
 مسئله تحریم نفتی و افزایش قیمت آن باز هم بیشتر نشان می‌دهد.
 همین محافل حتی سود این کارتل‌ها را شرم آور خوانده‌اند.
 ج - قبلاً گفتیم که کشورهای اروپائی و ژاپن وارد کنندگان اصلی نفت
 کشورهای خاورمیانه هستند (بیش از ۸۰۰ میلیون تن در سال)،
 بدیهی است که این افزایش قیمت، فشار شدیدی را بر اقتصاد این
 کشورها در جهت افزایش قیمت محصولات صادراتی آنها وارد میکند.
 با توجه وابستگی بسیار کم اقتصاد آمریکا بنفت خاورمیانه و در واقع
 عدم وابستگی آن، بحالت بالا رفتن قیمت کالاهای تولیدی در اروپا و
 ژاپن، کالاهای آمریکائی قدرت رقابت با کالاهای اروپائی و ژاپنی را
 باز مییابد و از این جهت میتواند مبادلات بازرگانی جهانی را بنفع
 خود تحت تاثیر قرار دهد. نتایج اقتصادی و بخصوص پولی این
 تغییر سمت در بازرگانی جهانی برای آمریکا با توجه به سیر نزولی و
 دائمی کمتری موازنه پرداخته‌ایش (که در اولین قسمت این کتاب مورد
 توجه قرار دادیم) چنان قابل اهمیت و حیاتیست که همه ملاحظیات
 سیاسی آمریکا را در سطح جهانی و همچنین برنامه‌ها و محاسبات
 اقتصادی - پولی او را در داخل تحت تاثیر قرار می‌دهد.
 د - یکی از مهمترین نتایج مثبت بحران انرژی برای اقتصاد آمریکا
 عبارتست از بازگشت دلارها با آمریکا برای سرمایه گذاری داخلی در
 رشته‌های دیگر انرژی. این مسئله یکی از پایه‌های مهمی بود که

پیام معروف نیکسون بکنگه آمریکا در ۸ آوریل ۷۳ درباره بحران انرژی

بر روی آن قرار گرفت * وی در این پیام میگوید :

* راه حل بلند مدت شامل افزایش اعتبارات تحقیق و مطالعه

* برای کشف منابع جدید انرژی و استفاده از انرژی اتمی و

* نیروی خورشید و استفاده از حرارت هسته مرکزی برای تولید

* نیرو و حرارت و همچنین روشهای تازه برای استخراج نفت از

* سنگهای رستی آغشته به نفت و ...

ویلیام کیسی در همین باره در گزارش معروف خود مینویسد :

* همچنین میخواهم چند کلمه راجع به شقوق دیگر در مورد گاز

* و نفت معمولی بگویم * افزایش ناگهانی اخیر در قیمت نفت

* دارای جنبه های مثبت (۱) میباشد * یکی از این جنبه ها

* عبارتست از (۱) اثرات آن بعنوان انگیزه ای برای تهیه سوخت

* های دیگر در داخل بجای سوختهای معمولی ...

در واقع بالا رفتن قیمت های نفت، زمینه مساعد اقتصادی را برای

رشد صنایع و تولید اتیکه میتواند در جانشین سازی نفت بکار گرفته

شود فراهم میسازد و این امر را که تاکنون کاملاً غیر اقتصادی بود،

مقرون بصرفه میسازد * باید توجه داشت که سرمایه گذاری در این رشته

۱- جنبه های دیگر را ما در بندهای گذشته توضیح دادیم * توجه

داشتن باشید این گزارش تازه و چند ماه قبل از صعود ناگهانی قیمت ها

نمیشده است *
۷۰

(جانشین سازی برای نفت) علیرغم پیدایش همه شرایط مساعد ، باز هم برای اروپا و دیگر کشورهای صنعتی امکانپذیر نیست و ایمن آمریکا است که عمدتاً بنا بدلائلی میتواند از این شرایط بهره گرفته و از سرمایه گذارهایش در این رشته استفاده ببرد . دلائل این امر بطور مختصر عبارت است از:

اولا - فعالیت در چنین رشته هائی از تولید انرژی احتیاج بسطح بسیار بالائی از تکنولوژی دارد که تنها قدرت عظیم تکنولوژی آمریکا میتواند به نیازهای آن پاسخ دهد .

ثانیا - غیر از انگلیس که دارای منابع ذغال سنگ نسبتا وسیعی است ، در میان کشورهای صنعتی غرب این آمریکا است که با داشتن تقریبا نیمی از ذخائر ذغال سنگ جهان و منابع بسیار غنی دیگر از هیدروکربنهای جامد (سنگها و شنهای آغشته به نفت) میتواند در این رشته فعالیت نماید .

ثالثا - آمریکا دارای منابع داخلی عظیمی از نفت و گاز (چه در زیر زمین و چه در سواحل و عمق دریاها) میباشد که بالا رفتن قیمت نفت ، جستجو و سرمایه گذاری برای کشف منابع جدید و استخراج آنها را از نظر اقتصادی امکانپذیر میسازد .

نکته قابل اهمیتی که باید توضیح بدیم این است که گرایش به سمت جانشین سازی صنعتی برای نفت خام تنها یک پاسخ منطقی به یک نیاز ساده و طبیعی صنایع و احتیاجات روزمره مردم نیست ، بلکه

برای اقتصاد آمریکا که مرتبا باید با پروژه های عظیم تنویت شوند، يك هدف بشمار ميرود. اقتصاد جهان خوار آمریکا که تاکنون با پروژه های سنگين و عظيمی چون نیازهای صنعتی و جنگی " جنگ ویتنام " یا مخارج هتکفت تسلیحات اتمی از قبیل مخارج تولید موشکهای چند پیکانه یا زیر دریاییهای معظام اتمی و... و همچنین طرح معظام آپولوها تغذیه ميشد (و اصولا همین نیازهای اقتصادی بود که بدور مقابل بلخ و اجرای چنین پروژه ها یا باجناک جنگها و... ضجر ميشده است) تاکنون در خلائی از منابع غذایی قرار گرفته است!

شکست سیاسی - نظامی آمریکا در هند و چین و اخراج ارتزرنم ميليونی او از ویتنام، فروکش کردن احساسات کاذب و رؤیائی مردم آمریکا در مسئله مسابقه تسخير فضا و پروژه های آپولو و بی بردن سه پوچی و بهبودگی آن (این احساسات کاذب اول بار توسط کندی به مردم آمریکا القا شد) و یا توافقات جدیدی که تحت فشارهای مختلف بين المللی و داخلی بر سر تحدید سلاحهای استراتژیک (اتمی) بين شوروی و آمریکا در شرف تکوین است، شرايدلی را فراهم ميسازد که سرمایه گذاری در این رشته ها را کند و یا اصولا متوقف ميبندد و آینده صنایع مربوط با این رشته ها را دچار تیرگی و ابهام مينماید. بدینجهت از د های منبری ناپذیر سرمایه داری آمریکا برای بلعیدن طعمه های تازه به جنبش در میآید. ارائه پروژه های بسیار سنگين " جانشین سازی انرژی " میتواند در عین حال چنین طعمهای را در مقابل او

قرار دهد . برای درك عظمت این پروژه ها ، که باید مسـوجـب خوشحالی صاحبان صنایع آمریکا باشد ، این اشاره کافـیست که فقط برای ورود باین صنایع احتیاج به ۳۰۰ میلیارد دلار (۳۰۰ هزار میلیون دلار) سرمایه گذاری طی ۱۰ تا ۱۲ سال آینده وجود دارد که فعلا آقای نیکسون در جریان پیام معروفشان بکنگره آمریکا ، فی المجلس ۱۰ میلیارد دلار آنرا تحت عنوان تحقیق و توسعه درباره انرژی حاصل از ذغال سنگ تامین کرده است .

نتیجه اینکه :

- ۱- بالا رفتن قیمت نفت سرمایه گذاری در رشته های دیگر تولید انرژی را مقرون بصرفه میسازد . اما همانطور که گفتیم این سرمایه گذاری بداخل آمریکا سرازیر خواهد شد .
- ۲- بهمین دلیل (بالا رفتن قیمت نفت) ، اقتصاد آمریکا که در خطر سقوط و رکود قرار داشت میتواند زمینه های سود آور جدیدی که فعالیت مجدد او را بعد از به بن بست رسیدن در طرحهایی مثل آپولو ، تسلیحات اتمی و ... امکانپذیر میسازد ، فراهم آورد . این امر بروش اقتصاد آمریکا انجامیده و او را در زمینه بازرگانی جهانی از موقعیت بهتر و برتری برخوردار خواهد کرد . بعنوان مثال آمریکا میتواند با "صدور تکنولوژی جدید انرژی" رقیبان دیگر خود را تحت سلطه خود نگهدارسته و از این طریق دوباره موقعیت برتر بازرگانی خود را بدست آورد . بار دیگر به مفهوم عمیقی که از نظر ویلیام

کیمی دال بر مرتبط بودن سه مسئله پول، بازگانی جهانی و انرژی
میتوان برداشت کرد، توجه کنید (۱۲).

همه در جوار همه این مسائل و نتایج یا اهمیتی که در فوق بیان
اشاره کردیم مسئله دیگری نیز در مقابل غرب و بخصوص آمریکا قرار میگیرد.
این مسئله همان انباشته شدن مقادیر مستحبهی ارز و بخصوص دلار
تزد کشورهای صاحب نفت است که با گران شدن قیمت نفت مقداران
بسیار زیاد تر خواهد شد. اما این مسئله چه ویژگی ای برای آمریکا
دارد و چرا آمریکا بطور خاص با آن روبرو است در حالیکه قبلاً وابستگی
بسیار بیشتر ازها را به نفت خاورمیانه مورد توجه قرار دادیم؟

دلیل آن روشن است. اولاً هنوز سیستم مبادلات بازگانی
جهانی بر پایه دلار قرار دارد و ثانیاً مقادیر هنگفتی بالغ بر یکصد
میلیارد دلار در بانکهای مرکزی اروپا و حسابهای خصوصی افراد و
شرکتها قرار دارد که مسلماً در وهله اول برای تادیه قیمت نفت وارداتی

۱- باید توجه کرد، حد و تکنولوژی یکی دیگر از ویژگیهای آمریکا
نسبت با اروپا میباشد (مراجعه کنید به فصل اول و سئوالات مربوط به
ویژگیهای اقتصاد آمریکا) مثلاً آمریکا با صدور کارخانهای تمام
اتوماتیک الکترونیکی یا راکتورهای اتمی یا دستگاههای کامپیوتری،
تکنولوژی پیچیده خود را، که فقط برای کشورهای دیگر بخصوص کشور-
های چپان سوم پیچیده و معما آمیز است، به بهای گرانی به این
کشورها صادر کرده و سود بسیار سرشارتری از آن دسته از کشورهای
که فقط محصولات ساده صنعتی صادر میکنند، دریافت مینماید.

اروپا از آن استفاده خواهد شد • بدین ترتیب دلار سرگردان اروپائی بعد از مدتی بخزائن کشورهای نفت خیز منطقه سرانجام خواهد شد • اما بنظر آمریکا این تحول یعنی انتقال مرکز ثقل دلار از اروپا به خاورمیانه نه تنها پدیده زاینده نیست بلکه اگر بسا شیوه های آمریکائی با آن برخورد شود ، بسیار هم سود بخش خواهد بود (!) اما شیوه آمریکائیها در این مورد ، عبارت از چیست ؟

۱- اغلب کشورهای نفت خیز منطقه تحت نفوذ سیاسی - اقتصادی و طبعاً نظامی آمریکا هستند • ایالات متحده میتواند اولاً با موقعیت بهتری که بمدد بحران نفتی از صادرات کالاهای صنعتی و مصرفی خود یافته است ، مقدار بیشتری از این دلارها را جذب نماید •

ثانیاً عموم این کشورها اغلب نیازهای تسلیحاتی (باضافه نیازهای کاذب) خویش را از آمریکا تامین مینمایند • صادرات کسالا و خدمات جنتی آمریکا باین کشورها ارقام بسیار بزرگی را تشکیل میدهد (برای مثال توجه کنید که بموازات افزایش درآمد نفتی ایران و پسا پایبوی آن چگونه بودجه نظامی و مخارج تسلیحاتی ایران هم بآنسبب تصاعدی افزایش مییابد) و از این طریق نیز ارزش بیشتری نصیب آمریکا خواهد شد •

ثالثاً بعلت سرمایه گذاریهای وسیع آمریکا در این کشورها از یک طرف و وابستگی شدید سیاسی - اقتصادی این کشورها بآمریکا از طرف دیگر ، هرگونه افزایش درآمد این کشورها مستقیماً در دست

بورژوازی بزرگ این کشورها قرار خواهد گرفت که بعلت وابستگی ایسن
 بورژوازی بسرمایه آمریکائی، طبیعتاً سود دهی سرمایه آمریکا را بسا لا
 خواهد برد. بدین ترتیب در عین اینکه امکانات و موقعیت اقتصادی
 (و طبیعتاً سیاسی) بورژوازی این کشورها ناگهان در ابعاد وسیعی
 افزایش مییابد (بخصوص بموقعیت رژیم ایران که مستعدترین زمینه رشد
 سرمایه داری را در میان کشورهای منحلّه دارا است توجه کنید) ، اما
 این افزایش امکانات رشد، موقعیت اقتصادی این رژیمها (برخلاف
 اروپا) موجب تزلزل موقعیت برتر اقتصاد ی- سیاسی آمریکا در ایسن
 کشورها نخواهد شد. (چسرا ۲)

۲- ابداع طرحها و تدابیری مانند ایجاد " صندوق بین المللی کمک
 بکشورهای توسعه نیافته " یا کمک و وام به " صندوق بین المللی پول "
 که اجزای این وظیفه عمدتاً بحمد شاه گذاشته شده است. هدف از
 این طرحها جذب دلارهای اضافی این کشورها ، بخصوص کشورهای
 نفت خیزی است که آمریکا مستقیماً نمیتواند نظرات خود را بانان تحمیل
 نماید مانند الجزایر، لیبی و تاحدی کویت و ... میباشد و علت اینکه
 این پیشنهاد از طرف شاه در کنفرانس سران اسلامی نیز پیشنهاد شد
 همین بود. برای این منظور ایران پیشقدم میشود و یک میلیارد دلار
 در این صندوق میگذارد (۱) . هویدا در این مورد میگوید :

۱- برای درک ماهیت بشردوستانه و خیرخواهانه طرح ایجاد صندوق کمک

«ایران مستقیماً بصدوق بین المللی پول و وام با شرایط»
«بازرگانی متداول خواهد داد تا به شکل موازنه پرداختهای»
«کشورهای جهان کمک گردد.»

و پته وین رئیس صدوق میگوید :

«در حال حاضر با تغییراتی در موازنه پرداختها مواجهیم»
«هستیم که قادر است اقتصاد جهان را بنحوی تغییر دهد»
«راه حل این مسئله (بهبود موازنه پرداختهای کشورهای»
«صنعتی و در حال توسعه) دریافت اضافه درآمد کشورهای»
«تولیدکننده نفت جهت کمک به کشورهای آسی بود که با کمبود»
«موازنه پرداختها مواجه هستید.» (کیهان)

توضیحات فوق که مستقیماً از زبان مسئول ترین نماینده و
سرمایه داری جهانی و وابستان داخلی آن در ایران نقل شده، بخوبی

بکشورهای توسعه نیافته شاه، بهتر است میزان سیستم یک میلیارد
دلار پرداختی ایران در سه زمینه خرید اوراق قرضه بانک جهانی، کمک
بصدوق بین المللی پول و کمک به کشورهای توسعه نیافته، توجه کنیم. در
ابتدا معلوم نبود که بهر یک از این سه بخش چقدر تعلق میگیرد حتی
آموزگار در جواب خبرنگاران موضوع را مسکوت گذاشته بود تا اینکه هویدا
در پاسخ سخنان ویلی برانت در آلمان (کیهان ۱۶/۱۲/۵۲) حدود
مبالغ را تعیین نمود. کمی بیش از ۷۰۰ میلیون دلار بصدوق بین
المللی پول، بین ۲۵ تا ۱۲۵ میلیون دلار به کشورهای در حال رشد و
حدود ۵۰ میلیون دلار برای خرید اوراق قرضه بانک جهانی.

هدف اساسی از این طرح باصطلاح بشر دوستانه (!) شاه جنایتکار
 را نشان می‌دهد. این هدف همانطور که قبلاً گفته شد، تشویق و
 بسیج کشورهای منطقه در جهت ترمیم پولی و رفع کسری موازنه
 پرداختهای آمریکا از طریق پس دادن پول نفت به بانکها و مؤسسات
 آمریکائی، تحت عنوانی از قبیل " ایجاد صندوق " میباشد. بهره
 این وامها که عموماً دراز مدت و حدود ۲۵ تا ۳۰ سال میباشد،
 بسیار اندک بوده و به کمتر از ۲ تا ۳ درصد میرسد (بهره پولیکه
 ایران بصندوق بین‌المللی پول می‌دهد، بگفته شاه همین مقدار است)
 در حالیکه بهره وامهای خود صندوق بانکهای دیگر حدود ۱۲٪
 میباشد. قابل توجه اینجاست که رژیم با پولی که از نفت بدست
 می‌آورد، عملاً کمک بیشتری، یعنی ۳ میلیارد دلار، با وضع اقتصادی
 آمریکا نموده است زیرا بقول آموزگار وزیر دارائی ایران (کیهان ۱۲/۴)
 در سال ۷۴ با پرداخت حدود یک میلیارد دلار از وامهای گذشته
 قبل از سررسید و عدم استفاده از تسهیلات بانک جهانی و وامهای
 دیگر جمعاً مبلغ ۵ میلیارد دلار کمک اضافی به نقدینگی بین‌المللی
 خواهد کرد. یعنی یک میلیارد دلار که به مناسبت پیشنهاد شاه،
 یک میلیارد دلار باز پرداخت اصل و فرع وامهای گذشته قبل از موعد
 و بالاخره عدم استفاده از یک میلیارد دلار وام بانک جهانی که در
 برنامه پنجساله عمرانی کشور در نظر گرفته شده بود، جمعاً ۳
 میلیارد دلار خواهد شد.

نکته قابل توجه دیگر در این زمینه عدم ظرفیت لازم برای پذیرش و جذب چنین حجمی از دلار در کشورهای نفت خیز منطقه است. این کشورها بدلیل آنکه دارای سطح تولید بسیار اندکی هستند و برعکس کشورهای پیشرفته صنعتی اروپا و ژاپن و آسیای جنوب شرقی از ورود بی حساب ارز (ارزی که از صد و یک کالا حاصل میشود) بدخل کشورشان خواهند شد (۱). این پدیده در نفس خود، تنها به ضرر آمریکا (یا هر کشور دیگر با اقتصاد برتر صاحب نفوذ در این کشورها) نیست بلکه بدلیل اجباراتی که این مسأله در مقابل این کشورها قرار میدهد و راهی که اجباراً برای رضای از بار چنین فشاری اتخاذ میکنند بنفع کامل و مستقیم آمریکا (یا اقتصاد مسلط) تمام میشود. افزایش واردات، دادن اعتبارات و وامهای خارجی با شرایط سهل و مدت طولانی، سرمایهگذاری در کشورهای دیگر و... از جمله راههاییست که امپریالیسم در مقابل این کشورها قرار میدهد. البته برخی از این کشورها بدلیل بافت کهنه اجتماعی و نداشتن امکانات مساعد انسانی و جغرافیائی، (مسائند عربستان) حتی از انتخاب چنین راههایی

۱- مکتبم این امر را روشن نمائید؟ چگونه ارزهای وارداتی حاصل از صد و یک کالا بعنوان اصلیتین قسمت صادراتی یک کشور (مانند نفت برای ایران و عربستان و مس برای شیلی) تورم زا است.

تذات اقتصاد بدون نفت صدق را از این دریچه مورد تحلیل قرار دهید.

هم برای خرج پولهای خود عاجز هستند و اجباراً سهم عمده ای از پول خود را در بانکهای خارجی گذاشته و با اصطلاح بهره آنسرا میگیرند! در حالیکه کشورهایمانند ایران که دارای زمینهای مساعدی از رشد سرمایه‌داری هستند، در عین اینکه میتوانند بطور محدود از این راهها استفاده کنند، اما بالاخره بلای تورم دامنه آنها را خواهد گرفت (۱) • بدین ترتیب این اقدام شاه در کنار سرمایه‌گذارهای اخیر ایران در کشورهای آفریقایی سودان، کنگو، زیمبر، اعتبار ۳۰۰ میلیون دلاری به هند، از همین ضرورت دوگانه (رهائی از فشار خفه کننده تورم و نیازهای سرمایه‌داری وابسته و رو بردن ایران) (۲) تبعیت میکند که در هر حال بنفع امپریالیسم آمریکا خواهد بود •

۳- سومین و شاید مهمترین تدبیر دراز مدت آمریکا در جسد پادشاهی کشورهای نفت خیز، راهیست که اخیراً تحت عنوان "مشارکت کشورهای نفت خیز حوزه خلیج در سرمایه‌کمانیهای نفتی" ارائه شده است • این همان طرحی است که شاه با سر و صدای يك سنگ وفادار به

۱- کما اینکه آن بخوبی ناظر آن هستیم که با صدور سرمایه بخارج پادشاهان وامهای خارجی و خرید سهام خارجی و اقداماتی از این قبیل (البته اقداماتی که در هر حال از شیوه‌های سرمایه‌داری نشیبات میگیرند) میکوشند دست بمقابله با تورم بزنند •

۲- مراد از نیازهای جدید سرمایه‌داری وابسته رو بردن ایران چیست؟

امپریالیزم تحت عنوان " مشارکت در سرمایه گذاری کمپانیها حتی تا پای پمپ بنزین های اروپا " بارها آنرا تکرار کرده است. در واقع آمریکا مخارج عظیم سرمایه گذاریهای داخلی خود را در مورد انرژی، طبعی ده و دوازده سال آینده، از طریق باصطلاح سهام کردن کشورهای نفت خیز منطقه در سرمایه کمپانیها (که در واقع سرمایه های وجود خارجی ندارد بلکه بدلیل سلطه امپریالیستی، انحصار و تولید و فروش نفت در جهان بدست تعدادی کارتل نفتی است) تامین میکند. ویلیام کیمی در مقاله سابق الذکر خود با ظرافت خاصی باین مسئله اشاره میکند و مینویسد:

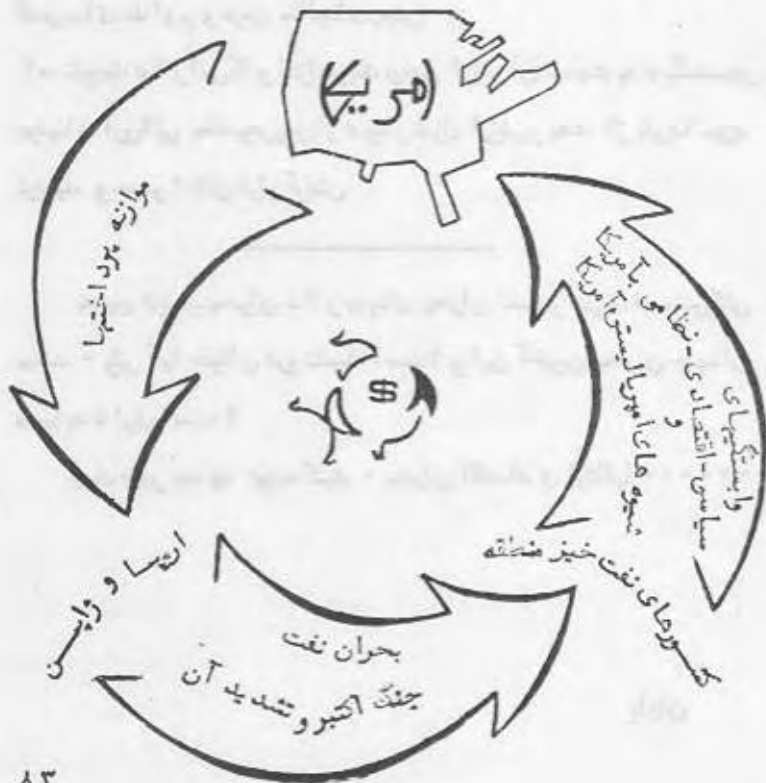
- " ۰۰۰ یک وظیفه بزرگ که در مقابل ما قرار دارد این است که "
- " توجه داشته باشیم که این پروژه ها و بازارهای سرمایه های ما "
- " بنحوی توسعه پیدا کند که در کشورهای تولید کننده نفت "
- " جلب توجه نماید (۱) . کشورهاییکه در جستجوی سرمایه های "
- " دراز مدت میباشند تا از آن بجای ثروت زیرزمینی خود "
- " استفاده کنند . این کشورها رهبران دوراندیش و بصیرتی "
- " دارند (!!) رهبرانیکه متوجه هستند که جوانان آنها در "
- " نیایشی زندگی خواهند کرد که نفت با سایر منابع انرژی "
- " سهمی در رفع احتیاجات جهان خواهد داشت . "

بدین ترتیب کمپانیهای نفتی و طراحان اقتصاد آمریکا با شکاری و ظرافت تمام مسئله مشارکت کشورهای نفت خیز در سرمایه

خیالی کمپانیهای نفتی (!) را در دهان همان زهبران دور اندیش
و بصیر (البته بزعم آقای کیسی) قرار دادند . مفهوم این طرح آمریکایی
اینستکه این سهام بعدها در سرمایه‌گذارهای انرژی در داخل
آمریکا نیز مختبر خواهد بود . البته باضافه آنکه این کشورها مستقیماً
نیز میتوانند از بقیه درآمد خود در سرمایه‌گذارهای انرژی داخل
آمریکا شرکت کنند !!

تاکنون چهار کشور صادرکننده نفت، عربستان، کویت، اهبوظی
و قطر در سهام کمپانیهای نفتی بمیزان ۲۵ تا ۵۱ درصد طی
یک دوره دهساله از ۱۹۷۳ تا ۸۳ شرکت کرده‌اند . بدین ترتیب که هر سال
چند درصد بمسهم اولیه که ۲۰ تا ۲۵ درصد است اضافه خواهد شد
تا به ۵۱٪ برسد . واضح است که در این طرح آمریکا اولاً با
حسابگری تمام با پول کشورهای منطقه بتامین احتیاجات آینده انرژی
خود میبرد از و ثانیاً با سیل دلارهاییکه از این طریق وارد آمریکا
میشود وضعیت نامساعد اقتصادی و کمتری مزمین موازنه پرداختهایش
رو به بهبودی خواهد رفت .

دلار با کاتالیزور بحران و گرانی نفت سیکل ناتمام آمریکا -
 اروپا را که به علت تنزل رشد اقتصادی آمریکا نسبت با اروپا و ژاپن طی
 کرده بود (قسمت اول کتاب) ، بصورت سیکل کامل طی میکند . نتیجه



نهضت آزادی ایران (خارج از کشور)

P.O. BOX 4485 SPRINGFIELD, MO. 65804

U. S. A.

آرشیو اسناد سازمان بیکار در راه آزادی طبقه کارگر

www.peykar.org